

مبارزات طبقاتی

در

السائواد

✱ مبارزات طبقاتی در السالوادور

✱ چاپ اول ، اردیبهشت ۱۳۶۰

✱ ه . س . و . ک

فهرست

صفحه

مقدمه

- ۵ _____
۶ _____ مهمترین حوادث هشت ماه اخیر
السالوادور و سیاستهای دولت ریگان : آیا ویتنام
۸ _____ دیگری در آستانه‌ی تکوین است ؟

مبارزات طبقاتی در السالوادور (هرالدیونگ)

- ۱۷ _____
۲۰ _____ توسعه‌ی اجتماعی - اقتصادی در روستا
۲۶ _____ توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی در شهرها
۲۹ _____ نتایج سیاسی قشر بندی اجتماعی
۳۱ _____ تحولات سیاسی تا دهه‌ی ۱۹۷۰
۳۷ _____ گسترش مقاومت
۴۳ _____ بحرانی شدن اوضاع پس از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰
۴۸ _____ کودتا و خونتای جدید
۵۱ _____ فروپاشی خونتای و چرخش بسوی جنگ داخلی

مراجع و توضیحات

مقدمه

نوشته‌ی حاضر، ترجمه‌ی مقاله‌ی ای است از هرالد یونگ (Harald Jung) که در شماره‌ی ۱۲۲، ژوئیه - اوت، ۱۹۸۵ (مرداد - شهریور ۱۳۵۹) مجله‌ی نیو لفت ریویو (New Left Review) به چاپ رسیده است. نویسنده‌ی این مقاله با بیانی دقیق ساختار اقتصادی - اجتماعی و بافت طبقاتی جامعه‌ی السالوادور را تحلیل می‌کند و به نحوی موجز و پرکشش به بررسی رویدادهای سیاسی این کشور می‌پردازد. یکی از مسائلی که یونگ بر آن تاکید می‌کند اینست که: بسبب عوامل متعددی (مانند ساختار ویژه السالوادور، حمایت اقشاری از جامعه از رژیم حاکم، کمکهای خارجی و بویژه امپریالیسم امریکا به نظامیان، کمبود شدید اسلحه‌ی انقلابیون، درنده خوئی رژیم) انقلابیون السالوادور برای مبارزه با رژیم سفاک و بیرحم این کشور کاری سخت و دشوار و راهی طولانی در پیش دارند و در مورد پیروزی آنها نباید دچار خوشبینی زیاده از حد شد. (این خوشبینی را میتوان در اغلب تحلیلها و بررسی های سازمانهای چپایران از رویدادهای السالوادور مشاهده کرد).

از آنجا که این مقاله در اوایل ژوئیه ۱۹۸۵ (اواسط تیر ۱۳۵۹) نوشته شده و از آن زمان تا کنون (زمان نوشتن این مقدمه، اسفند ۱۳۵۹) حدود هشت ماهی می‌گذرد برای آنکه خوانندگان از آخرین رویدادهای این کشور مطلع شوند، ابتدا بطور خلاصه مهمترین حوادث این مدت را ذکر می‌کنیم. و سپس مداخله‌ی امریکا در السالوادور را با تفصیل بیشتر مورد بحث قرار می‌دهیم و این مساله را بررسی می‌کنیم که آیا این کشور تبدیل به ویتنام دیگری خواهد شد یا نه.



پیش از انتخابات دسامبر ۱۹۸۰ آمریکا (دی ۱۳۵۹) ، سازمانهای انقلابی چون احتمال می دادند پیروزی ریگان باعث خواهد شد ، ایالات متحده کمکهای بیشتری به خونتـا بدهد ، سال ۱۹۸۱ را سال سرنگونی قطعی رژیم حاکمـه اعلام کردند . بدنبال این اعلام ، سازمانهای مسلح توده ای برموج حملات خود در سراسر کشور افزودند . نیروهای نظامی و راستگرایان نیز به مقابله برخاستند و بیرحمانه دست به کشتار زدند ، بطوریکه در هشت ماهه ی اخیر تعداد تلفات دوطرف و مردم عادی به چندین هزار نفر رسیده است . در این مدت ، نیروهای انقلابی خود را متشکل تر کرده اند و دوجبهه ی زیر را بوجود آورده اند :

۱ - "جبهه ی آزادیبخش ملی فارابوندو مارتی" (نام یکی از رهبران انقلابی که در قیام ۱۹۳۲ کشته شد) که ائتلافی است از چند سازمان ، منجمله " بلوک انقلابی خلق " ، " ارتش آزادیبخش خلق " و شاخه ی نظامی حزب کمونیست السالوادور این جبهه در اواسط اکتبر ۱۹۸۰ (اواخر مهر ۱۳۵۹) تشکیل شده و کلاً بازوی مسلحی بنام " نیروهای مسلح قیام ملی " دارد .

۲ - " جبهه ی دموکراتیک انقلابی " که در آوریل این سال (فروردین ۱۳۵۹) از ائتلاف ۵۰ سازمان کوچک انقلابی ، سندیکاها و اتحادیه های کارگری و دهقانی بوجود آمده است .

در نوامبر (آبان) ۴ راهبه ی امریکائی بدست راست گرایان کشته شدند و امریکا اعلام کرد ، بخاطر قتل این چهارتن کمکهای تسلیحاتی و مالی خود را به این کشور قطع خواهد کرد . لیکن پس از مدتی به این بهانه که کوبا و شوروی و نیکاراگوئه به انقلابیون یاری می رسانند ، تصمیم خود را لغو کرد . در اواخر این ماه (اوائل آذر) نیز

۶ تن از رهبران جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی ، از جمله شخصیت برجسته آلوارس کوردوف بدست نظامیان ، یکجا و در یکی از جلسات مخفی خود بقتل رسیدند . قتل این رهبران ضربه‌ی مهمی بر سازمانهای انقلابی بحساب می آید .

در ۴ - ۳ ماه گذشته جنگهای داخلی اوج بار هم بیشتری یافت و انقلابیون توانستند مناطقی از کشور را تحت کنترل خود درآورند . لیکن ظاهرا اینطور که از خبرهای خبرگزاریها برمی آید ، مجبور شده اند تحت فشار شدید ارتش و نیروهای شبه نظامی مناطق آزاد شده را تخلیه کنند . در یک ماه اخیر ، امپریالیسم امریکا بر میزان کمکهای مالی و نظامی و نیز ارسال مستشاران خود به السالوادور بازهم افزود و ضمنا تصمیم گرفت کمکهای مالی خود به نیکاراگوئه را قطع کند (بسبب کمکهای ساندینیست ها به انقلابیون السالوادور) . اگر این تصمیم به اجراء گذاشته شود ، می تواند برسییر انقلاب نیکاراگوئه نیز تاثیر گذارد .



السالوادر و سیاست های دولت ریگان : آیا ویتنام دیگری در آستانه ی تکوین است ؟

در سال ۱۹۶۹ ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری امریکا
انتخاب شد و با انتخاب وی استراتژی جنگ آن کشور با
انقلابیون ویتنام - که سرانجام در سال ۱۹۷۵ با پیروزی
حماسه آفرینان ویتنامی به پایان رسید - نیز تغییر یافت
بعبارت دیگر ، عدم پیروزی بیش از نیم میلیون سرباز
امریکائی پس از سالها جنگ در بخش ویتنام جنوبی ، آگاهی
مردم ویتنام جنوبی از ماهیت تجاوز گرانه ارتش امریکا در
آن کشور ، آگاهی بسیاری از سربازان امریکائی از ماهیت
امپریالیستی آن جنگ ، فرار بسیاری از سربازان امریکائی
از میدان نبرد ، و حتی پیوستن بعضی به انقلابیون ویتنام -
می ، دولت امپریالیستی نیکسون را بر آن داشت تا سرو -
های متجاوز را به امریکا فراخوانده و بجای آنها از
سربازان مزدور ارتش ویتنام جنوبی استفاده نماید . این
برنامه که " ویتنامی کردن جنگ " نامیده شد بخشی از
برنامه ی همه جانبه ای را تشکیل می داد که ایدئولوگهای
امپریالیسم امریکا (عمدتاً جناح نفتی) برای جهان
امپریالیسم و مشخصاً بمنظور تقسیم مسئولیت میان کشورهای
امپریالیستی به رهبری امپریالیسم امریکا و استفاده از
امکانات بعضی از کشورهای تحت سلطه در خدمت مافع سرما -
یه های جهانی طرح ریزی کرده بودند . این برنامه ی همه
جانبه به " دکترین نیکسون " معروف گشت . در آن سالها و
تا پیروزی ریگان بر کارتر بنظر می رسید که از این پس
استراتژی نظامی امپریالیسم امریکا (و دیگر کشورهای
امپریالیستی نیز) در جهان سوم استفاده از برنامه هایی
نظیر ویتنامی کردن - یعنی استفاده از مزدوران بومی در
سرکوب جنبش های آزادیبخش - خواهد بود . سبب استفاده از
سربازان ارتش شاه (به هزینه ی مردم ایران) در سرکوبی
جنبش انقلابی خلق طفار در عمان و استفاده از مزدوران

ومی و سربازان کشور نژادپرست افریقای جنوبی در مبارزه‌ی ناموفق با انقلابیون آنگولائی بنظر می‌رسید که تصور فوق‌مورد تأیید باشد. لیکن با پیروزی ریگان و در واقع جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم امریکا در انتخابات اخیر امریکا بنظر می‌رسد که امپریالیسم باز گشت به استراتژی دوران جانسون (قبل از ۱۹۶۹) را عملی ناممکن نمی‌پندارد. البته استفاده از نیروهای مزدور محلی در جهان سوم از دستور کار خارج نشده است. چه هم اکنون سربازان مزدور پاکستانی مأمور حفاظت از منافع امپریا - لیسم و شیوخ در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس (عربستان سعودی، ابوظبی و غیره) می‌باشند، گواه مادر اثبات بازگشت ریگان به استراتژی جنگی قبل از ۱۹۶۹ موضع وی در قبال جنبش انقلابی مردم السالوادور است. چه از اولین روزهای زمامداری ریگان در دو ماه پیش، ریگان و هم - دستان وی بارها و بارها از کمک نظامی به رژیم فاشیستی السالوادور و حتی از دخالت نظامی مستقیم از طریق ارسال سربازان امریکائی به آن کشور سخن گفته و از تبلیغ آن هیچگونه ابائی نداشته اند. با توجه به گفتارها و سیاست‌های عملی دولت ریگان بنظر می‌رسد که در السالوادور ویتنام دیگری در آستانه‌ی تکوین می‌باشد. ببینیم امکان این تکوین تا چه حد است.

دولت ریگان بلافاصله پس از اینکه قدرت را به دست گرفت کوشید تا السالوادور را بمشابه‌ی آزمایشگاهی برای سیاست‌های امپریالیستی خود و برای عبرت جنبشهای آزادی - بخش و انقلابی در کشورهای تحت سلطه انتخاب نماید. بعبارت دیگر، به زعم ایدئولوگهای دست راستی دولت ریگان، دولت کارتر در قبال انقلاب ایران و نیکاراگوئه سیاستی غیر قاطع و تدافعی از خود نشان داد. آنها معتقدند که دولت ریگان باید از ابتدا با قاطعیت عمل کرده، از حمایت رژیم حاکم دریغ نکرده و بهج عنوان از خود ضعفی نشان

ندهد . بعلاوه ، از آنجا که قرار است " مبارزه با تروریسم
 بین الملل " مهمترین رکن سیاست خارجی دولت ریگان بسـه
 حساب آید و اینکه قرار است در تبلیغات جهانی خود ،
 سازمانهای با اصطلاح تروریستی (و در واقع انقلابی) را به
 شوروی ارتباط دهد ، بزعم ایدئولوگهای دولت ریگان باید
 یک موضوع اصلی انتخاب شود که قاطعیت دولت ریگان در
 " مبارزه با تروریسم بین الملل " (یعنی با انقلابات
 رهایی بخش) و ارتباط آن با شوروی را باهم نشان دهد .
 ریگان برای این منظور خود ، السالوادر را انتخاب کرده
 است . چه در حال حاضر در آن کشور مبارزه ای انقلابی در
 جریان است که منافع امپریالیسم امریکا را به مخاطره
 انداخته است ، بویژه اینکه این مبارزه در منطقه ای قرار
 دارد که دهها سال است با منافع امپریالیسم امریکـا
 عجین شده است . البته در تبلیغ این سیاست قلدرمآبانه
 ریگان ، وی و اعضاء کابینه اش بهیچ وجه تنها نمی باشند ،
 چه رهبران سنا و مجلس امریکا نیز با وی همصدا شده اند ،
 گاهی به سخنان ریگان ، وزیر امور خارجه وی ژنرال
 الکساندرهیک ، و بعضی از اعضاء برجسته ی کنگره (سنا و
 مجلس) امریکا در دوماه اخیر این واقعیت را نشان میدهد
 که امپریالیسم امریکا برهبری دولت ریگان در صدد آن است
 تا جنبش انقلابی السالوادر را جنبشی به اصطلاح تروریستی
 معرفی نماید که با پشتیبانی مستقیم شوروی ، کوبا و غیره
 در صدد کسب قدرت سیاسی و " تحمیل " یک رژیم " کمونیستی "
 بر آن کشور است . وی پس از ترسیم آن تصویر از مبارزات
 انقلابی ، کوشش امریکا برای سرکوب آن را توجیه می نماید ،
 به همان سان که امپریالیستهای امریکائی تجاوز بسـه
 سرزمین و منابع ویتنام را توجیه می کردند . بهمین سبب
 بود که وی مدتی پیش مطرح نمود که : " السالوادر آزما -
 یشگاه کشورهای غرب برای مبارزه با تروریسم مورد حمایت
 کوبا و شوروی است " . و بی سبب نبود که وی بلافاصله پس

از آغاز دوره‌ی چهارساله‌ی ریاست‌جمهوری خود در بیستم ژانویه دستور داد تا مقادیر هنگفتی اسلحه برای حمایت از رژیم فاشیستی آن کشور ارسال شود. ژنرال هیگ نیز در هفدهم فوریه (۲۸ بهمن ۱۳۵۹) از رهبران کنگره آمریکا خواست تا به درخواست افزایش کمک نظامی به دولت فاشیستی حاکم در السالوادور رای موافق دهند. و در این رابطه اظهار داشت که چریکهای مخالف آن دولت از کوبا، ویتنام و اتیوپی اسلحه دریافت می‌دارند. البته جای شبهه ای نیست که اکثریت‌اعضاء کنگره (احتمالاً بجز تعدادی از نمایندگان جناح غیرنظامی) به این درخواست دولت‌ریگان رای موافق خواهند داد. چه در توجیه گری، آنها نیز دست‌کمی از ریگان و هیگ ندارند. مثلاً، کلمنت زابکوکی رئیس‌کمیته امور خارجی مجلس و سناتور هوارد بیکر رهبر فراکسیون اکثریت (جمهوریخواه) سنای آمریکا طی نطقهایی اظهارات ریگان و هیگ حائلی از اینکه شوروی کوبا، ویتنام، و حبشه مستقیماً به چریکهای السالوادور کمک‌نظامی می‌کنند را تایید نموده و براساس آن پیشنهاد کردند که آمریکا نیز باید کمکهای نظامی خود به رژیم نظامی حاکم در السالوادور را افزایش دهد. سناتور چارلز پرسی رهبر کمیته روابط خارجی سنای آمریکا طی سخنانی اظهار داشت که بدون شک دولت آمریکا باید کمک‌های نظامی خود به دولت السالوادور را افزایش دهد. وی اعلام نمود که دولت آمریکا هر عملی که برای جلوگیری از پیروزی‌های کمونیستها در السالوادور لازم باشد را انجام خواهد داد. این سناتور بر قدرت‌همچنین افزود که: " از آنجا که شوروی در اوضاع السالوادور دخالت دارد، آمریکا حتی اگر لازم بداند به آن کشور نیرو ارسال خواهد نمود". و جیمز رایت رهبر فراکسیون اکثریت (دموکرات‌ها) در مجلس آمریکا نیز اظهار داشت که: " از آنجا که آمریکای مرکزی برای منافع آمریکا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است

من اطمینان دارم که نمایندگان هر دو حزب در سنا و مجلس با افزایش کمک نظامی به السالوادر موافقت خواهند نمود". دولت ریگان همچنین می کوشد تا متحدین خود در پیمان ناتو و بازار مشترک اروپا، و همچنین کشورهای امریکای لاتین (بویژه کشورهای چون مکزیک، نیکاراگوئه، پاناما و اکوادور که تا کنون از جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی در السالوادر پشتیبانی کرده‌اند) را نیز در این سیاست با خود همراه سازد. بی سبب نیست که اخیراً ژنرال هیسگ مطرح کرده است که: "یک آزمایش برای توانائی امریکا و متحدینش در اروپا و امریکای لاتین در کوشش خودبـــرایی مقابله با انقلابات جهان سوم که مورد حمایت شوروی می باشد، حمایت کشورهای اروپائی و امریکای لاتین از موضع امریکا در قبال السالوادر است".

برای جلب حمایت کشورهای عضو ناتو و بازار مشترک، اخیراً ریگان نماینده ای را به اروپا فرستاده است. بطوریکه خبرگزاریها اطلاع می دهند، وی تا کنون توانسته است موافقت بزرگترین کشورهای اروپائی را برای پشتیبانی از سیاست ریگان در قبال السالوادر جلب نماید. نماینده مذکور لورنس ایگل برگر معاون وزارت امور خارجه و از دست یاران سابق هنری کیسینجر است.

ریگان همچنین نماینده ای را به مکزیک و دیگر کشورهای امریکای لاتین فرستاده است تا پشتیبانی آنها برای سیاست فوق الذکر ریگان را جلب نماید. قرار است این نماینده به مکزیک و دیگر کشورهای امریکای لاتین رفته و به آنها ثابت کند که شوروی در السالوادر دخالت مستقیم داشته است. (توضیح اینکه بنابه گفته‌ی خبرگزاریهای غربی حتی سازمانهای جاسوسی امریکائی نتوانسته اند شواهد عینی برای دخالت مستقیم شوروی در آن مبارزه ارائه دهند.) فرستاده‌ی مخصوص ریگان به امریکای لاتین ژنرال والترز معاون پیشین سازمان سیا می باشد. بنظر می رسد که

دولت‌ریگان در این اقدام خود نیز موفقیتی نسبی کسب کرده باشد . چه در اثر فشار دولت‌ریگان - ولی ظاهراً به این دلیل که بعلت عدم پیروزی دوماه پیش حمله شدید چریکها به دولت‌السالوادر شانس پیروزی آنها کم بوده و اینکه تا کنون از کمکهای بلوک شوروی اطلاع نداشته اند - آنها اخیراً از جبهه‌ی انقلابی دموکراتیک خواسته اند تا از این پس بدنبال یک راه حل سیاسی باشد . موضوع قابل تاسف اینجاست که دولت‌ریگان در اثر فشار حتی توانسته است موضع دولت‌ساندینیستی نیکاراگوئه را متزلزل سازد؛ چه رهبران این کشور نیز از جبهه‌ی انقلابی دموکراتیک خواسته اند تا بدنبال راه حل سیاسی باشند . بنظر می‌رسد تزلزل ساندینیستها به این علت باشد که دولت‌ریگان اخطار کرده است در صورتیکه نیکاراگوئه از حمایت چریکهای السالوادر دست‌برندارد کمک‌های اقتصادی به آن کشور را قطع خواهد کرد

بسیب‌درگیری سوسیال دموکراتها و دموکراتهای مسیحی السالوادر در مبارزه با رژیم حاکم ، و بسیب‌عضویت بعضی از رهبران سوسیال دموکراسی السالوادر در انترنا - سیونال سوسیالیستی (و در واقع انترناسیونال لیبرال - ایستی) ، جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی السالوادر لاقلاً تا کنون از حمایت سوسیال دموکراتهای اروپائی و امریکای لاتین برخوردار بوده است . دولت‌ریگان همچنین درصدد بوده است تا جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی را از این پشتیبانی نیز محروم سازد . بنظر می‌رسد که تنها موفقیت‌ریگان در این زمینه در مورد احزاب سوسیال دموکراسی حاکم در کشورهای بزرگ اروپائی باشد . مثلاً جناح اشمیت در آلمان غربی هم اکنون از موضع ریگان حمایت می‌کند . (لیکن جناح چپ آن موضعی شیه سوسیال دموکراتهای سوئدی دارد) . ولی بنظر نمی‌آید که سوسیال دموکراتهای کشورهای کوچک اروپا ، سوسیال دموکراتهای امریکای لاتین و به اصطلاح

انترناسیونال سوسیالیستی در این مرحله از مبارزه ، حمایت خود را از جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی قطع نمایند . البته این دسته از سوسیال دموکراتها اطمینان داده اند که به هیچوجه بلوک شوروی در این مبارزه درگیری مستقیم ندارد . مثلا دو سه هفته پیش خبرگزاریها از قول پیر شوری - که از سخنگویان حزب سوسیال دموکرات سوئد و به اصطلاح انترنا - سیونال سوسیالیستی می باشد - گزارش دادند که وی پس از سفر به امریکای لاتین اطمینان حاصل کرده است که شوروی در این مبارزه دخالتی نداشته و چریکهای السالوادور تسلیحات خود را از منابعی نزدیک به غرب خریداری میکنند . اینکه سوسیال دموکراتهای دسته دوم و به اصطلاح انترنا - سیونال سوسیالیستی در آینده چه موضعی اتخاذ خواهند کرد ، به باور ما بستگی خواهد داشت به مسیری که مبارزات در السالوادور طی خواهد نمود .

بنابراین بنظر می رسد که دولت ریگان و امپریالیسم امریکا مصمم باشند تا جنبش السالوادور را - برای نشان دادن قاطعیت امریکا و دادن " درس عبرتی " به دیگران - (اگر بتوانند) سرکوب نمایند . آنها در این کوشش خود توانسته اند حمایت کشورهای هم پیمان عضو ناتو و بازار مشترک را هم بدست آورند . از طرف دیگر انقلابیون السالوادور - علیرغم حمایت مستقیم امریکا از رژیم فاشیستی حاکم و با وجود تزلزل بعضی از پشتیبانان آنها در ادامه حمایت از آنها - نیز مصمم هستند مبارزه خود را تا به آخر ادامه دهند (لاقابل بخش انقلابی آن) . برای اثبات قاطعیت آنها در مبارزات مسلحانه ای که در حال انجام آنند باید مطرح نمود که : ۱ - علیرغم کوشش دولت کارتر برای متقاعد ساختن رهبران السالوادور در پیاده کردن یک رشته اصلاحات (ارضی و غیره) آنها به افشاء این " اصلاحات " پرداخته و به مبارزه‌ی خود ادامه دادند . ۲ - با وجودیکه موضع ریگان در قبال السالوادور از ماهها

قبل مشخص بود ، آنها بمجرد انتقال قدرت از کارتر به ریگان حمله شدیدی را بر علیه نیروهای دولتی السالوادار آغاز نمودند (گرچه این حمله هنوز نتایج دلخواه را ببار نیاورده است .

بنابراین ، با توجه به قاطعیت و عزم راسخ چریکهای انقلابی السالوادار ، در صورتی که در موضع دولت ریگان و حمایت بیدریغ امپریالیسم امریکا از رژیم حاکم تغییری پدید نیاید ، بنظر می آید که ویتنام دیگری در السالوادار در شرف تکوین باشد و امریکا شاید مجبور شود در آن کشور نیرو پیاده کند . تداوم قاطعیت و حماسه آفرینی های مبارزین ضامن پیروزی آنها خواهد بود . تاریخ نشان داده است که ملتی به قاطعیت ویتنام رانمی توان شکست داد .



در پایان اضافه کنیم که :

- ۱ - ترجمه ای این مقاله بمعنای موافقت کامل با دیدگاههای نویسنده و جزئیات نوشته نیست .
- ۲ - شماره های متن به توضیحات مقاله مربوط میشود که در پایان نوشته آورده ایم . ستاره ها (*) مربوط است به توضیحات مترجمین که باختصار (- م .) مشخص شده اند .
- ۳ - در پاره ای موارد بسبب آشنائی بیشتر خوانندگان با تقویم شمسی ، در کنار تاریخ میلادی ، تاریخ شمسی را نیز ذکر کرده ایم .

اسفند ۱۳۵۹

ه.س.و.ک

مبارزات طبقاتی در السالوادور

(هرالد یونگ)

کسودتای نظامی ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹ (۲۳ مهر ۱۳۵۸) در
 السالوادور موجب چرخش جدید و مهدی در کشمکشهای
 خونین کشور شد ، کشمکشهایی که این جمهوری آمریکای
 مرکزی را سخته تکان درآورده است . دیکتانسور
 پیشین ، ژنرال هومبرتو رومرو (Humberto Romero)
 توسط خونتائی* تغییر یافت که ضرورت اجرای اصلاحات
 عمیقی را اعلام داشته و در ابتدا پستیایی دموکرات
 مسیحی ها ، سوسیال دموکراتها و کمونیستها را جلب
 نمود . مهمترین گروههای چپ مسلح انقلابی ، در برابر
 خونتای اصلاح طلب برخورد خصومت آیزر محتاطانه -
 ای را حفظ کردند و در روزهای پس از کودتا ، بین
 ارتش و جریکهای چپگرا در چندین منطقه ای کارگیری
 اطراف پایتخت برخوردی روی داد ، برخوردی آشکار شد
 که حکومت جدید قادر به اجرای برنامه ای اصلاحات خود
 در بیشتر نقاط کشور نیست و نیز نمی تواند ماسع
 تروریسم راسیها علیه نیروهای توده ای شود و حتی
 دستگاه نظامی و امنیتی خود را تحت کنترل درآورد .
 در دسامبر (آذر ۱۳۵۸) ، سوسیال دموکراتها و
 کمونیستها از حمایت خونتای دست کشیدند و در ماههای
 بعد ، پاره ای از دموکرات مسیحی ها از آنها تبعیت
 کردند . در ۲۴ مارس (۴ فروردین ۱۳۵۹) اسقف
 اعظم ، اسکار رومرو بقتل رسید ؛ وی یک روز قبل از
 مرگش در نطق شور انگیزی درخواست کرده بود که به
 سرکوب نظامی پایان داده شود و اینکه سربازان موظف
 به اجرای فرامینی که مخالف وجدانشان است ، نمی -
 باشند . بین ژانویه و ژوئن ، بیش از دو هزار نفر
 بعلت خشونت نیروهای نظامی یا شبه نظامی کشته
 شدند ؛ در این بین ، سرفرماندهی ارتش السالوادور
 در ماه مه اعلام کرد که دو استان شمالی مورازون
 (Morazon) و چالاته نانگو (Chalatenango) "نواحی

اضطراری نظامی " هستند . در ژانویه و اواسط آوریل چریکهای مخالف برای تشکیل جبهه‌ی متحد گسترده تر و وحدت دادن پاره ای از نیروها ، اقدام کردند ؛ نیروهایی که پیشتر از حکومت اصلاح طلبی که در اکتبر ۱۹۷۹ مستقر شده بود ، حمایت کرده بودند . اغلب ، مخالفت رو به اوج تنیده ای علیه سرکوب نظامیان در السالوادور ، با واپسین مراحل مبارزه علیه سوموزا در نیکاراگوئه مقایسه شده است . معهذاً ، همچنانکه خواهیم دید ، توسعه‌ی خاص اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی السالوادور یا نیکاراگوئه متفاوت بوده و ثانویه‌ی همان نوع قطبی شدن ها را مطرح نمیکند . در السالوادور ، گروههای شبه نظامی دست راستی ارحمایت بخشی از مردم برخوردارند ، ضمن اینکه دولت نظامی همچنان از ضرورت اصلاحات سخن می گوید و سستیایی برخی از دموکرات مسیحی ها و ایالات متحده را یاخوردارد .

توسعه‌ی اجتماعی - اقتصادی در روستا

السالوادور همچنان کموری با اقتصاد کشاورزی باقی مانده است . در سال ۱۹۷۴ ، کشاورزی ۲۶ درصد تولید ناخالص ملی (G.N.P.) و در ۱۹۷۷ ، حدود چهار پنجم عواید ناشی از صادرات را تأمین کرد . (۱) در سال ۱۹۷۵ بیش از ۶۰ درصد جمعیت جزء دهقانان محسوب می شدند ، از این رو بخش روستائی در تمام بحولات سیاسی نقش اساسی ایفا میکند .

با رواج کشت قهوه ، تقسیم زمین بین مجتمع های (haciendas) پرورش کاو و کشتزارهای درخت که قدمتشان به دوره‌ی استعمار می رسید ، بکلی اهمیت خود را از دست داد . بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۲ ، زمینهای مشاع روستاها در نواحی تپه ای و آنتفشائی ، عمدتاً به خانواده های شهری اقشار متوسط و بالا به قیمتهای بسیار ارزان فروخته

شد ، و تنها بخش کوچکی بین روستائیان تقسیم گردید . از آنجا که گیاه قهوه پیش از نخستین برداشت ، نیاز به پنج سال رشد دارد ، کشت آن تنها برای افرادی با مقیاس معینی سرمایه امکان پذیر است و برای مزرعه داران کوچک اصلا ممکن نیست ، زیرا زمین برای آنها باید قوت لایموت - شان را تامین کند . بنابراین درست از همان آغاز ، کشت قهوه عمدتا در دست گروه قلیلی از بورژوازی قهوه کسبه نسبتا ثروتمند و صاحب املاک وسیع بودند ، متمرکز گردید .

در آغاز ، این کشتکاران بزرگ قهوه ، روابط سنتی موجود تولید را در مجتمع های کشاورزی ، حفظ کردند . کارگران (" کولونو " ها colonos) قطعه ای زمین می گرفتند تا در آن در اراء کارشان برای مالک ، به کشت محصولات غذایی برای خود پردازند . لیکن از آنجا که در نواحی کشت قهوه ، زمین واگذار شده به کولونوها با کشت قهوه سود آورتر بود ، تا دهه ی ۱۹۲۰ نظام کار مزدوری جانشین سیستم کولونو شده بود . کارگران دیگر هیچ مقدار زمینی برای استفاده ی شخصی نمی گرفتند ، بلکه فقط کلبه ی محقری در ملک به آنها داده می شد . در طی دهه ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ با توسعه کشت قهوه (دریافت های سالانه از صادرات قهوه با ضریب ده افزایش پیدا کرد) ، تعداد کارگران روستائی بی زمین نیز نسبت به کولونوهای سنتی افزایش یافت . در سالهای ۱۹۵۰ ، تکنولوژی مدرن در کشت قهوه با گرفت و تقلیل نیروی کار همواره شاغل را امکان پذیر ساخت . در سالهای ۱۹۶۰ - عصر " اتحاد برای پیشرفت " - قوانین اجتماعی و حداقل تضمین شده ی دستمزد برای کارگران دائمی برقرار شد ، تا از رادیکالیزه شدن اتحادیه های روبرشد (غیر قانونی) در روستاها جلوگیری کند . بورژوازی قهوه پس از آن با توسل به کاهش تعداد کارگران دائمی و جانشین کردن سرمایه بجای نیروی کار ،

نسبت به تمایلات کارگران برای سازمان یابی و نیز تعیین حداقل دستمزد واکنش نشان داد ، در نتیجه فقط برای دوره های کوتاه مدت برداشت نیاز به استخدام تعداد زیادی از کارگران داشتند . بزودی یک پرولتاریای روستائی متحرک (Mobile rural proletariat) را کارگران فصلی رشد کرد که امکان پیدا کردن کار در زمین های کشت قهوه را فقط بین ماههای نوامبر و مارس داشت .

این روند جانشین کردن کارگران فصلی بجای کارگران دائم در زمینه ی کشت قهوه ، که بسبب محدودیتهای طبیعی مکانیزه شدن ناشی از شرایط طبیعی ، بکندی صورت گرفت ، در کشت پنبه با شدت بسیار بیشتری تکرار شد . در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ تقاضای روز افزون پنبه در بازار جهانی ، موجب شد که دره های سفلی و نواحی ساحلی برای تولید صادراتی محصولات کشاورزی به زیر کشت بروند . زمین برای کشت پنبه معمولاً توسط زمینداران بزرگ به مزرعه داران سرمایه دار اجاره داده می شد . در آغاز دهه ی ۱۹۷۰ ، ۵۲ درصد مزارع پنبه به این شیوه اجاره داده شده بود و از این مقدار ، ۸۳ درصد را موسسات متوسط و بزرگ کشت می کردند . (۲) کولونوهای مجتمع کشاورزی که هیچگونه حقوق قانونی بر زمین زیر کشت خود نداشتند مجبور به کنسار و گیری شدند . از آنجا که کشت پنبه نسبت به پرورش گاو نیازمند نیروی کار باز هم کمتری بود و در سالهای ۱۹۵۰ تمرکز فوق العاده ای یافت (محصول هر هکتار از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ دو برابر شد) (۳) ، تنها بخش اندکی از کولونوهای سابق در پنبه زارها کار پیدا کردند و آنها اغلب در طی ماههای برداشت ، آنها از حالت کولونو بصورت دهقانان بی زمین و کارگران فصلی درآمدند .

قهوه و پنبه همچنان مهمترین محصولات صادراتی السالوادور است . در اواخر دهه ی ۱۹۷۰ ، قهوه بین ۸۰ تا ۹۰ درصد و پنبه بین ۱۰ تا ۱۵ درصد درآمد صادراتی را

سکسل می داد . (۴) بدینسان رشد پرولتاریای روستائی-
 محرک را که فقط بطور فصلی شغل پیدا می کرد ، می توان
 بعنوان ویژگی کل بخش صادرات کشاورزی (agricultural
 export sector) در نظر گرفت . ضمناً ، مکانیزه شدن
 اقتصاد صادراتی کشاورزی منجر به کاهش تعداد کارگران
 شاغل در بخش کشاورزی از ۳۱۰۰۰۹۷ در سال ۱۹۶۱ به
 ۲۶۷,۰۷۹ در سال ۱۹۷۵ شد . (۵) اکنون سیستم کولونو ساپی
 تنها در تعداد اندکی از مجتمع های کشاورزی متروکه به
 چشم می خورد . با اینحال در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ ، قشر
 متوسطی از دهقانان توانستند رشد کنند و در کشت شکر
 بصورت عامل بسیار مهمی در آیند .

توسعه بخش صادرات کشاورزی بر اقتصاد معیشتی دهقانی
 و خرده مالکان (small peasants) نیز تأثیراتی داشت .
 در السالوادور معمولاً ۱۰ هکتار ، حداقل زمینی است که
 برای زندگی یک خانواده ی متوسط روستائی تکافو می کند .
 در سال ۱۹۷۱ ، تنها ۱۹,۹۵۱ (۵/۲ درصد) از ۳۸۴ ۵۴۰
 حائز فعال در کشاورزی ۱۰ هکتار یا بیشتر زمین
 داشتند . ۱۵/۶ درصد نیز ۲ تا ۱۰ هکتار و ۲۴۵,۰۱۵ (۶۳/۷
 درصد) کمتر از یک هکتار را کشت می کردند . (۶) از دهقانان
 با کمتر از یک هکتار ، تنها ۲۴ درصد و از دهقانان صاحب
 یک تا دو هکتار ، فقط ۳۱ درصد حقیقتاً صاحب زمین زیرکشت
 خود بودند . (۷) بدین ترتیب نوده ی عظیم خرده مالکان
 مستقیماً تحت تأثیر دگرگونیهای شرایط اجاره داری زمین
 هستند .

از لحاظ سنی ، مالکان بزرگ قطعاتی از زمینهایشان را
 براساس مشارکت در محصول (مزارعه) (share-cropping)
 به خرده مالکان اجاره می دادند . از دهه ی ۱۹۵۰ به بعد ،
 اجاره پولی متغیر (variable money rent) همراه با
 توسعه ی اقتصاد صادراتی و ظهور سرمایه داران مزرعه دار
 بتدریج جانشین این شیوه ی اجاره ی جنسی ماقبل سرمایه داری

شد. خرده مالکان نتوانستند از پس‌قیمتها و اجاره های در حال افزایش زمین برآیند و مجبور به ترک‌کشت و زرع شدند.

همچنین بخش‌بانکی در کشاورزی که توسط —سورژوازی کشاورزی کنترل می‌شد، بسیاری از دهقانان را مجبور کرد که مایملک خود را واگذار کنند. بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵، فعالیتهای صادراتی بین ۸۰ تا ۹۰ درصد وامهای کشاورزی را بخود اختصاص داد. در سال ۱۹۷۱، ۸۷ درصد تمام این وامها به مزارعی با بیش از ۱۰ هکتار و تنها یک درصد به مزارعی با کمتر از یک هکتار تعلق گرفت. (۸) در همین سال، ۹۵ درصد زمینهای که متعلق به مزارع کمتر از ۲ هکتار بود برای تولیدنیاهای اولیه بکار رفت. (۹) در زمینه یک سیاست صادراتی کشاورزی، تشویق و توسعه‌ی این بخش، نامناسب تشخیص داده شد. در نتیجه بسیاری از خرده مالکان مجبور شدند پیش از زمان برداشت یا از نزول خواران محلی با بهره های سنگین پول قرض کنند یا محصولانشان را پیشاپیش بقیمت ارزانتری بفروشند، تنها بدین خاطر که خانواده هایشان را از گرسنگی نجات دهند. بدین ترتیب آنها به دور مزمین قرض‌بی پایان افتادند (۱۰) و می بایستی دیر یا زود زمینهایشان را بفروشد.

بعلت محدود بودن زمین قابل کشت در السالوادور، روند سلب مالکیت و اخراج خرده مالکان، پایای تغلیل همزمان در زمینه‌ی استخدام در مجتمع های صادراتی روبه رشد و رشد سالانه ۳/۱ درصد جمعیت، نتایج اجتماعی بسیار آلوده در ۱۹۷۵، جمعیت کل به ۴/۱ میلیون و تراکم به ۱۹۲ نفر در هر کیلومتر مربع رسید*. بدین ترتیب تعدادی از دهقانان مستقل که بتدریج به جمعیت شان افزوده میگشت در ناحیه‌ی "کوچک شونده ای" متراکم گشتند. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۱، تعداد مزارع با کمتر از ۱۰ هکتار در مناطق پنبه خیز، ۷۲ درصد افزایش یافت، در حالیکه صاحب میوسط این مزارع ۵۴ درصد کاهش پیدا کرد. (۱۱) از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵،

تعداد دهقانان مستقل همراه با خویشاوندان شان از ۱۷۶,۰۵۱ به ۳۳۹,۶۰۱ افزایش یافت. (۱۲) در همین فاصله بر تعداد خانوارهای دهقانان با کمتر از ۱۰ هکتار زمین ۱۲۶,۸۳۹، اضافه شد، و از این مقدار تعداد خانوارهای کمتر از ۲ هکتار ۲۷,۱۹۴ و تعداد خانوارهای دهقانان مطلقا بی زمین ۸۱,۶۵۷ افزایش پیدا کرد. تعداد خانوارهای با بیشتر از ۱۰ هکتار تنها ۳۵۴ تا اضافه گردید. (۱۳)

تجارت بزرگ در زمینه صادرات در دست چند نفر تمرکز باز هم بیشتری پیدا کرد. در سال ۱۹۷۱، ۵/۵ درصد تمام مؤسسات کشاورزی (آنهايي که بیشتر از ۲۰۰ هکتار زمین داشتند) حدود ۳۴ درصد زمینهای کشاورزی را کشت کردند، در حالیکه ۵۲ درصد دهقانان (آنهايي که کمتر از ۲ هکتار داشتند) تنها ۳/۷ درصد زمینها را به زیر کشت بردند. از آنجا که هر خانواده اغلب صاحب چندین قسمت بزرگ کشاورزی است، حدود واقعی تمرکز باز هم بیشتر است. در سال ۱۹۷۱، شر خانواده به تنهایی به اندازه ۸۰ درصد کل جمعیت روستایی صاحب زمین بودند. (۱۴)

این وضع را می توان به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

۱ - بخش صادرات کشاورزی در اختیار تعداد اندکی از خانواده ها است.

۲ - در سه دهه گذشته کارگران مهاجر فصلی بطور روزافزونی جانشین کارگران دائم در مجتمع های صادراتی کشاورزی شده اند.

۳ - توسعه بخش صادراتی، زمین زیرکشتی را که برای خرده مالکان باقی می ماند، کاهش می دهد. ضمانت تعداد مشاغل در مجتمع های صادراتی روبه تنزل است، به نحوی که جمعیت روبه رشد کشاورز مجبور است غذای خود را بعنوان دهقان از زمین کوچکی تامین کند. طی سه دهه، مقدار این مزارع روبه کاهش نهاده و ۹۵ درصد آنها زمین کافی برای تضمین خرج خودشان ندارند. این خرده مالکان مجبورند

با کارگران فصلی بی زمین بر سر مشاغل در املاک بزرگ کشت ماداتی به رقابت برخیزند.

۴ - حدود ۶۴ درصد خانوارهای روستائی، کارگران فصلی و مهاجر هستند که با زمین ندارند یا دارای کمتر از یک هکتار هستند. تعداد آنها، بویژه تعداد خانوارهای مطلقاً بی زمین، بسرعت روبه افزایش است، در حالیکه تعداد مشاغل برای کارگران مزدبگیر در کشاورزی کاهش می یابد. این وضع بمعنای افزایش مداوم بیکاری و بیکاری پنهان در روستاست. (۱۵)

توسعه اقتصادی - اجتماعی در شهرها

توسعه صنعتی که از ۱۹۳۰ و بویژه در دهه‌ی ۱۹۶۰ به وجود آمده است، ثابت کرد که از جذب نیروی کار آزاد شده در بخش کشاورزی ناتوان است. بسبب قدرت خرید پائین توده‌ی مردم و علاقه بیشتر ثروتمندان به کالاهای لوکس وارداتی، بازار محلی توانست تنها تقاضای ناچیزی را برای کالاهای مصرفی تولید شده در داخل پدید آورد. بنابراین صنایع تولیدی صرفاً نه توسعه بیشتر صنایع دستی سنتی بلکه غالباً صنعت صادراتی سرمایه بر است که در دست تعدادی از خانواده‌های بورژوازی بزرگ متمرکز شده است. اغلب، همین خانواده‌ها که در بخش صادرات کشاورزی، ثروت اندوختند، رونق صنعتی شدن دهه ۱۹۶۰ را از لحاظ مالی تامین کردند و پس از آن خودشان تبدیل به سرمایه داران صنعتی شدند. در حال حاضر، کل اقتصاد السالوادور تحت نفوذ چهارده خانواده است که همگی در کشاورزی، امور مالی و صنعت دست دارند، اگر چه تخصص‌های آنها قدری متفاوت است.

توسعه صنعت صادراتی سرمایه بر تنها تعداد اندکی مشاغل جدید صنعتی ایجاد کرد. بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱ بخش تولیدی ۲۴ درصد رشد یافت، در حالیکه تعداد شاغلین

این بخش تنها ۶ درصد افزایش پیدا کرد. (۱۶) تعداد کارکنان بخش تولیدی نسبت به جمعیت فعال (از نظر اقتصادی)، از حدود ۱۲ درصد در سال ۱۹۶۱ به حدود ۱۵ درصد در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۵ تنزل کرد. (۱۷) بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱، تعداد کارگران صنایع تولیدی تنها ۲۵۰۰ نفر افزایش یافت. (۱۸) تعداد مزدبگیران در بخشهای معدن، تولید، ساختمان و حمل و نقل، انبارداری و ارتباطات (یعنی آن کسانی که می توان پرولتاریای صنعتی کلاسیک دانست) در واقع در تمام دهه ی ۱۹۶۰ ثابت ماند و تنها بعد از ۱۹۷۱ شروع به افزایش نمود و با اضافه شدن ۳۲۰۰۰ نفر، جمع آن در سال ۱۹۷۵ به ۱۵۲۰۰۰ نفر رسید.

بدنبال صنعتی شدن سالهای ۷۵ - ۱۹۶۱، تعداد کل مزد بگیران شاغل در بخشهای غیر کشاورزی حدود یک سوم - یعنی از ۲۴۶۰۰۰ به ۳۶۱۰۰۰ - افزایش یافت. هرچند تعداد کل کسانی که در بخشهای غیر کشاورزی برای خود کار می کردند (self-employed) در همان دوره تقریباً سه برابر شد و از ۶۸۰۰۰ به ۱۹۳۰۰۰ رسید. (۱۸) این وضع از یکسو بیانگر رشد سریع طبقه ی متوسط حائل است و از سوسوی دیگر نشاندهنده ی روند حاشیه نشینی (marginalization). از این ۱۹۳۰۰۰ صاحبان مشاغل آزاد (کسانی که برای خود کار می کنند) ۱۳۱۰۰۰ در بخش بازرگانی و ۱۱۰۰۰ در بخش خدمات مشغول فعالیت بودند. (۱۹) هردو دسته ی اخیر در آمارهای کشور های در حال رشد معمولاً تعداد زیادی واکسی، بسیط فروش، دست فروش، روسپی، رختشوی و... را از نظر دور میدارد. در بخش بازرگانی تعداد کسانی که برای خود کار می کنند از ۴۷۰۰۰ در سال ۱۹۷۱ به ۱۳۱۰۰۰ در سال ۱۹۷۵ افزایش یافت ولی بخشی می توان پدیرفت که در این چهار سال با افزایش ۱۲۲۰۰۰ در تعداد کل افراد از لحاظ اقتصادی فعال، السالوادر ۸۴۰۰۰ ناجر موفق جدید در میان آنها بوجود آورده باشد. (۲۰) در سال ۱۹۷۵، ۱۲۶۰۰۰۰

مزدبگیر شهری در بخش خدمات مشغول کار شدند. (۲۱) کل این رقم نیز هزاران حاشیه نشین را که بیشترشان از فشار بیکاری و بیکاری پنهان روستاها به شهرها فرار کرده اند را از نظر دور می دارد. صنایع صادراتی سرمایه بر نتوانست مشاغل کافی برای این مهاجران بوجود آورد و آنها را مجبور ساخت در محلات فقیر نشین پیوسته رو به گسترش داخل و حومه ی پایتخت مسکن گزینند.

بطور خلاصه: صنعتی شدن، پرولتاریای صنعتی ای را بوجود آورد که ۴۲ درصد کل مزد بگیران شهری و ۲۷ درصد تمام کسانی را که از حیات اقتصادی در بخش شهری فعال هستند، تشکیل میدهد. بنابراین پرولتاریای صنعتی در مقایسه با دیگر کشورهای روزه توسعه، رشد نسبا خوبی در بخش شهری داشته است. صمما طبقه ی متوسطی که برای خود کار می کند، و افراد فعال در خدمات حرفه ای و بازرگانی نیز گسترش یافته اند. اما بیشتر از همه، افزایش بسیار شدیدی در تعداد خرده فروشها و دست فروشهای به چشم میخورد که اکنون تعدادشان بر سه دهها هزار می زند. این کسه را می بایست بعنوان حاشیه نشینان بدون درآمد کافی بحساب آورد. افزایش کسبه ی جزء، فروش و سود بالقوه کل این صف را گاهش می دهد. (۲۲)

تعداد عناصر حاشیه نشینی را نیز که خدمات شخصی و کارهای متفرقه انجام می دهند، می توان دهها هزار نفر تخمین زد. این گروه در میان گروه های دیگر بیش از ۴۰ درصد کل مزدبگیران شهری را در بر می گیرد که در سال ۱۹۷۰ کمترین حداقل دستمزد قانونی ۲۸/۷۰ "کولون" (تفرسات بودند) را در هفته دریافت می کردند. (۲۳) لیکن وضع اقتصادی کارگران صنعتی نیز در دهه ی ۱۹۷۰ بدتر شده است. درحالی که تعداد این کارگران افزایش یافت، شاخص مردهای واقعی بخش صنایع در سال ۱۹۷۵ - تعداد افزایش مختصر سالهای ۷۱ - ۱۹۷۰ - سه سطح ۱۹۶۵ سقوط کرد. (۲۴)

تحولات سیاسی السالوادور را باید در این زمینه
اجتماعی - اقتصادی بررسی کرد ، توسعه بخش صادرات
کشاورزی روند ساده و پرولتریزه شدن دهقانان را بوجود
نیاورد ، روندی که به آرامی جمعیت روستائی را تبدیل به
نیروی انفلاسی می کند ، این برداشت که اغلب به نوعی در
نوشته های نویسندگان چپ دیده می شود ، ممکن است در
دراز مدت کاملاً صحیح باشد ، لیکن در مدت زمان کوتاهیتری
- و در السالوادور این وضع حداقل برای ۴۰ سال در جریان
بوده - دگرگونی ای که بدنبال شروع توسعه بخش صادرات کشاورزی
پدید می آید ، طیف کاملی از گروههای متفاوت دهقانان و
مزدبگیران کشاورزی با منافع فوری بسیار مخالف و مبتنی
بر روابط متفاوتی از وابستگی اقتصادی را وارد صحنه
می کند . این منافع فوری و متفاوت خرده مالکان ، کار-
گران فصلی ، کارگران کشاورزی (worker-peasants) ، مزرعه
داران کوچک ، کارگران دائمی مجتمع های کشاورزی و غیره
بارها از اتحاد سیاسی جمعیت کشاورزی جلوگیری کرده و حتی
این اتحاد را داغان کرده است ، گرچه تمام این اقشار
کاملاً تحت استثمار مشترک الیگارشی کشاورزی هستند . این
وضع بخصوص در مورد بخش کشاورزی بیشتر صدق می کند ،
بخشی که مجبور است برای نیازهای روزانه زندگی ، در زمین
ناکافی و بازار کار فوق العاده اشباع شده ، با دیگران
به رقابت برخیزد ، و این رقابت نه تنها میزان راحتی
زندگی را تعیین می کند ، بلکه درست خود مرگ (از گرسنگی)
و زندگی نک تک افراد هر خانواده را نیز معلوم می نماید .
رفتار سیاسی " خوب " یا " بد " می تواند وضعیست
زندگی یک دهقان را به مخاطره اندازد ، می تواند مشخص
کند که از سه یا چهار کارگر فصلی کدامیک می تواند
شغلی را بدست آورند ، و معلوم کند که یک کارگر کشاورزی
دائمی همچنان در موقعیت شغلی برترش بماند و غیره .

عوامل مشابهی که همبستگی توده های ستمکش را از بین میبرد در شهرها نیز به چشم میخورد. مبارزات پرولتاریای صنعتی بر سر دستمزد که اتحادیه های کارگری شهری فعالیت خود را در دهه های ۱۹۶۰ منحصراً بدان نمودند ، بزرگداشت می تواند بین آنهایی که بندرت دستمزدی دریافت می کنند همبستگی بوجود آورد . توده های حاشیه نشین بعنوان ارتش ذخیره ی صنعتی تهدیدی پنهان و دائمی برای کارگران غیر ماهر هستند . در ازاء هر کارگری که اخراج می شود ، ده بیکار که حاضرند جای او را پر کنند ، وجود دارد . این توده های حاشیه نشین در رقابت دائم برای بدست آوردن شغل های نامنظم (irregular) در بازارهای خیابانی ، خدمات شخصی ، کارهای خلاف قانون و غیره می باشند . خرده بورژوازی و اقشار متوسط شهری به همین نحو منافع خاص خود را دارند . گروهی از دانشمندان علوم اجتماعی السالوادور ، کشور خود را چنین توصیف می کنند : " السالوادور جامعه ای است که تبدیل به مجموعه ای درهم افرازی شده که برای بقای خود مبارزه می کنند ، بدون آنکه در نظر بگیرند یا درک کنند چه کسانی دشمنان واقعی شان هستند . بافت جامعه از هم گسسته شده و در راستاهای بیگانه از هم مبارزه ، سازمان یافته است . " (۲۵)

با توجه به این وضع ، خواه منافع ویژه فردی یا گروهی مطرح شود یا نه ، جلوگیری یا از هم پاشیدگی روند همبستگی و اتحاد سیاسی توده های تحت استثمار ، قطعاً وابسته به اینست که حاکمان تا چه اندازه بتوانند این منافع ویژه را از لحاظ سیاسی تقویت کنند . این مساله در مورد آن بخشهای اجتماعی که ممکن است بالقوه متحد شوند بیشتر صادق است ، گروههایی که پیشینهای نسبتاً کوتاهی دارند ، یعنی فاقد سنت مبارزه ای هستند که حتی به یک نسل قبل نیز بازگردد ، و احتمالاً بتوانند

منافع فوری متفاوت گروههای خاص اجتماعی را بخاطر هدف
دراز مدت هماهنگ کنند .

تحولات سیاسی تا دهه‌ی ۱۹۲۰

رژیم نظامی السالوادور خیلی زود جوانب این موقعیت
را برای سیاست " تفرقه انداز و حکومت کن " دریافت .
بیش از آن ، در ژانویه ۱۹۳۲ ، حاکمان نظامی تنها یکماه
پس از بدست گرفتن قدرت درس مهمی را فرا گرفتند .
در دهه‌ی ۱۹۲۰ گروههایی از فعالین طبقه‌ی کارگر از
میان صنعتگران شهری برخاسته بودند که دنبال انقلاب
روسیه خود را خواندند . بین سالهای ۱۹۲۸ تا
۱۹۳۱ ، قیمتهای قهوه و دستمزدهای کارگران قهوه بیش از
۵۰ درصد تنزل کرد . در برابر این زمینه ، اتحادیه های
کمونیستی و انقلابی در غرب السالوادور موفق شدند حدود
۸۰۰۰۰ کارگر مجتمع های کشت قهوه را سازمان داده و
اعتصابات و تظاهرات بزرگی را رهبری کنند . در انتخابات
سیاست آزاد ریاست جمهوری سال ۱۹۳۰ ، این فعالین طبقه‌ی
کارگر از آرتورو آروجو (Arturo Araujo) یکی از زارترین
قهوه که خود را سلطان اصلاحات نشان داده بود ، حمایت
کردند . لیکن آروجو با شروع کار خویش ، بسبب وضع بسی
ثبات اقتصادی توانائی اجرای اصلاحات موعده را نیافت .
ژنرال ها ، رئیس جمهور را متهم به بی لیاقتی کرده و در
پایان ۱۹۳۱ او را سرنگون و ژنرال مارتینز (Martinez)
را به ریاست جمهوری برگماشتند . در ژانویه ۱۹۳۲ ،
مارتینز اجازه داد انتخابات محلی با شرکت کمونیست ها
برگزار شود . پس از آنکه کمونیست ها در پاره ای از نواحی
قهوه خیز غرب کشور در انتخابات به پیروزی رسیدند ،
ژنرال ها مانع کار آنها شدند . کمونیست ها مردم را به
قیام فراخواندند . در شب ۲۲ و ۲۳ ژانویه ، کارگران
کشاورزی با ساطور حمله را آغاز کردند و ساختمان های

دولتی را در نواحی غربی به اشغال خود در آوردند . قیام
 " در نواحی قهوه خیز غربی متمرکز شد ، جایی که قهوه
 بیشتر زمینها را در مناطق مرتفع قابل کشت دربر گرفته
 بود و جمعیت روستائی تقریباً بطور کامل وابسته به کسار
 دستمزدی فصلی بر مجتمع های کشت قهوه بود . آنها دیگر
 هیچ زمینی برای کشت محصولات معیشتی نداشتند . این روند
 در منطقه ی قهوه خیز شرقی گسترش نیافت ، جایی که در
 آنجا قیامی صورت نگرفت" (۲۶) قیام بسبب جدائی بین
 مزدگیران صرف و کولونوها و کارگران کشاورزی به نتیجه ی
 غمناکی رسید . ژنرالها دست به قصابی ۴۰ تا ۴۰۰ هزار
 کارگر زدند .

مارتینز با بورژوازی السالوادور کنار آمد . نظامیان
 مقام ریاست جمهوری و وزارتخانه های مهم سیاسی را در
 اختیار گرفتند ، در حالیکه مواضع اصلی اقتصادی را
 نمایندگان بورژوازی اشغال کرده و در باره ای موارد
 این مواضع را بطور کامل از کنترل دولت سرون آوردند .
 تمام مسائل مربوط به مدیریت و قوانین کشت و بازاریابی
 قهوه را نه وزارت کشاورزی ، بلکه انجمن ها و سازمان -
 های خود بورژوازی حل و فصل می کردند . همین وضع در مورد
 " سنترال ریزرو بانک (Central Reserve Bank) و بانکو
 هیپوتساریو (Banco Hipotecario) صدق میکرد ، بانک
 دوم ، اعتبارات مربوط به بخش کشاورزی را در اختیار
 گرفته بود . این تقسیم عملکرد بین نظامیان و بورژوا -
 زی درست تا دهه ی ۱۹۷۰ ادامه داشت و از تمام بحرانهای
 حکومتی و کودتا برکنار ماند . اختلافات سیاسی در درون
 این اتحاد بورژواری و نظامیان ، بین نیروهای متمایل به
 اصلاحات و نیروهای کاملاً سرکوبگر هم به بورژوازی لطمه
 می زد و هم به نظامیان .

در دوران جنگ جهانی دوم . بهبودی وضع اقتصادی
 السالوادور ، به نیروهای دموکراتیک در میان کارگران

و صنعتگران شهری تحرکی داد و باعث گردید که در سال ۱۹۴۴ در برابر رژیم فوق العاده سرکوبگر وقت دست به قیام بزنند. این نیروها از پشتیبانی فعال دانشجویان و حتی بخشهایی از بورژوازی و نظامیان بر خوردار شدند. گرچه مارتینز می توانست قیام را سرکوب کند، ولی سفير ایالات متحده در السالوادور او را " زائد" اعلام کرد و مارتینز استعفا داد. بدنبال یک مدت زمان کوتاه دموکراتیک تابستان ۱۹۴۴، جناح کاملاً سرکوبگر ارتش، دوباره راه خود را بسوی قدرت باز کرد، تا آنکه این رژیم نیز بنوبه خود در دسامبر ۱۹۴۸ توسط کودتای جدید نظامی اسکار اوسوریو (Oscar Osorio) سرکون شد. اوسوریو و جاسین اسلموس (Jesús) (بعد از ۱۹۵۶ در صدد برآمدند تا بموازات اشتغال نظامیان و بورژوازی به وسیله تشدید جدایی بین کارگران، دهقانان و تسموده حاشیه نشین، استون "دومی برای رژیم بوجود آورند. سیاست آنها شکاف انداختن بین این بخشها در به زمینه و به شکل زیر بود:

۱- در حالیکه تشکیل اتحادیه های دهقانی هنوز غیرقانونی بود و اقتصاد مادی کشتاورزی می توانست بدون توانیسن دولتی گسترش یابد، در شهرها سیاست صنعتی شدن دنباله گردید و به طبقه کارگر روبه رشد امتیازاتی حصد از توده های ملت داده شد. این کارگران از آزادی نسبی تشکیل اتحادیه های کارگری، قوانین حداقل دستمزد، نوعی رفاه اجتماعی و نیز از برنامه سازی برخوردار شدند.

۲- در حالیکه کارگران کشاورزی و خرده مالکانی که در چارچوب اقتصاد معینی کار می کردند و زندگی شان قربانی توسعه کشاورزی مادی شده بود و دولت هیچگونه حمایتی از آنها نمی کرد، نظامیان در صدد برآمدند فشاری از دهقانان متوسط را بوجود آورده و یا حفظ نمایند تا این

فقر از طریق اعطای وام دولتی و کنترل قیمت‌های کالاهای اساسی تولید کالای خانگی پیدا کرد.

۳- در حالیکه به اتحادیه‌های کارگری شهری اجازه دادند که تضام‌های اصلاحات و افزایش دستمزد را بنحویه مبتدلی مطرح کنند، نیروهای انقلابی که در داخل اتحادیه‌ها وجه خارج آن بیرونیانه تحت تعقیب قرار گرفته بودند، دستگیری و کشته شدند.

علیرغم این سیاست در ۱۹۵۹-۶۰ حزب سارز در شهرها چنان قدرت گرفت که بخش از ارتش و بورژوازی تضام‌سازی رافع بحران را در اصلاحات گسترده دیدند. آنها در ۱۹۶۰ "لموس" را سرنگون کرده و یک حکومت انتقالی بین نمایندگان سوسیالیست طبقه‌ای که رگر تشکیل دادند و برای انتخابات آزادی که در آن چپ مبارز نیز امکان شرکت داشت، آماده شدند. این گردش تندیسوی چپ عجوبه که دتای جدید نظامی هولیو ریورا (Julio Rivera) در سال ۱۹۶۱ شد. از آنجا که بنسبانیان حکومت انتقالی بیشتر در شهرها متمرکز بودند و در ضمن توده‌ای همسرروستائی تا آن زمان سازمان نیافته و تا حد زیادی خارج از عرصه مبارزه بود، هرگونه مقاومت در برابر این کودتا پیشاپیش محکوم به شکست بود. برای دوین یار، در یک وضع بحرانی جدائی بین پیشبای ملت برفع نظامیان تمام شد.

هولیو ریورا و جانشینانش نیدل سانچز ریورا (Fidel Sanchez Rivera) (بعد از ۱۹۶۷) این درسها را بخوبی فرا گرفتند. آنها تقسیم بندیهای طبقاتی را دقیقتر کرده و به تقویت سازمانی آنها پرداختند. در شهرها بدنبال صنعتی شدن قشر متوسط جدیدی رشد گسترده بود. زنانها به این فقر اجازه دادند تا احزاب سیاسی خود را تشکیل دهند. در دانشگاهها، رژیم به چپ تا حدی آزادی بحث داد. طبقه‌ای کارگر شهری امکان یافت برای تعیین میزان دستمزد، اتحادیه‌های کارگری بیرون

آورد ، در حالیکه ، مبارزین طبقه‌ی کارگر و گروه‌های
که هدفشان دگرگونی اجتماعی بود هنوز تحت‌تبعیت قرار
و حتی بقتل می‌رسیدند . در روستاها ، ایجاد اتحادیه‌ها
همچنان ممنوع بود . هر چند در این اثنا ، سال ۱۹۶۵ به
عنوان تاریخ تنظیم قوانین اجتماعی و حداقل دستمزد
برای کارگران روستایی دائمی تعیین شد، در نتیجه این
فشر ، جدا از توده‌ی کارگران مطلق امتیازاتی دریافت
نمود .

رژیم آنگاه شروع به سازماندهی گروه‌ها و افرادی کرد که
به آنها بدین نحو امتیازاتی داده بود . بزودی در دهه‌ی
۱۹۵۰ ، محافل حاکمه و حزب‌شان " حزب آشتی ملی "
(Partido de Conciliación Nacional=PCN) در صدد بر-
آمدند در بین طبقه‌ی کارگر شهری که میانه‌ی خوبی با رژیم
داشت ، اتحادیه‌های ایجاد کنند . آنها بتدریج موفق
شدند " کنفدراسیون عمومی سندیکا ها " (Confederación
General de Sindicatos=CGS) را که در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ ،
بیش از ۱۵۰۰۰ عضو داشت - دوبرابر اعضاء اتحادیه‌های
مستقل چپ - ایجاد کنند . در ۵۸ - ۱۹۵۷ اکثر اتحادیه -
های مستقل چپ در هم ادغام شده و " کنفدراسیون عمومی
کارگران السالوادور " (Confederación General de
Trabajadores Salvadoreños=CGTS) را تشکیل دادند . با
ترکیبی از امتیازات به طبقه‌ی کارگر صنعتی از یکسو و
سرکوب بیرحمانه‌ی فعالین اتحادیه‌های چپ از سوی دیگر ،
رژیم این اتحادیه‌های مستقل را از اواسط دهه ۱۹۶۰ به
بعد مجبور کرد تا فعالیت‌شان را به خواستهای اقتصادی
محدود کنند . این چشم‌پوشی از خواستها و مبارزات سیاسی
به صورت جانشینی " فدراسیون متحد سندیکائی السالوادور "
(Federación Unitaria Sindical de El Salvador=
FUSS)
بجای CGTS جلوه گر شد .

در روستاها ، هرگونه تلاش برای سازماندهی مستقل

بطرزی وحشیانه سرکوب گردید . هر چند که در همان حال ،
 رژیم نظامی تلاش می کرد تا حمایت بخشهایی از دهقانان
 بی چیز را جلب کند . در اوائل سالهای ۱۹۶۰ رژیم شروع
 به ایجاد یک سازمان ضد انقلابی شبه نظامی به نام
 " سازمان دموکراتیک ناسیونالیستی " (Organización
 ORDEN) ، Democrática Nacionalista= در روستاها کرد . این
 سازمان تا ۶۵ - ۱۹۶۴ تشکیلات محکمی ایجاد کرده بود و
 عضوگیری خود را از طریق کمک مادی به افراد بسیار فقیر
 انجام می داد . خرده مالکانی که به این سازمان می -
 پیوستند ، می توانستند از شرایط وام مساعد استفاده کنند
 و کارگران فصلی نیز می توانستند برای استخدام دائم
 امیدوار باشند . اعضاء و هواداران دارای مزایای این
 سازمان ، در نواحی روستایی در کارهای عام المنفعه
 شرکت داده می شدند . در برخی مواقع اعضا ORDEN و
 خانواده هایشان از تسهیلات درمانی و آموزشی در بیمار -
 سنها و مدارس استفاده می کردند . برای بسیاری از
 خرده مالکان ، ORDEN تنها راه نجات از فقر بود .
 اعضای این سازمان به نوبه خود در دهکده های محل سکونت
 خویش [با عطلات] کدخدا می شدند ، هر گونه کوشش برای خرابی
 کاری را گزارش می دادند ، تمام جمعیت روستایی را مراقبت
 می کردند و گاهی اوقات عملاً شورشیان را از بین می بردند .
 در اوائل دهه ۱۹۷۰ ORDEN تمام دهکده ها و شهرها را با
 شبکه ای متراکمی از خبرچینان و همکاران خود تحت پوشش
 قرار داده بود . در حالیکه تعداد اعضای منظم مسلح و
 نظامی ORDEN هرگز از ۱۰۰۰۰ تجاوز نمی کرد ، تخمین
 زده می شود که این سازمان ۶۰ تا ۱۰۰ هزار عضو غیردائمی
 یا آزاد داشته باشد . اگر اعضای خانواده ها را اضافه
 کنیم ، می توان گفت که دست کم یک تا دو دهم کل جمعیت
 روستایی به نحوی با این سازمان در ارتباط بودند . ORDEN
 مستقیماً از گارد ملی (Guardia Nacional) و رئیس

جمهور حمایت می کرد . بدین ترتیب ژنرالها فهمیدند که چگونه از فقر وحشتناک روستائی ، برای رژیم خود منافع سیاسی کسب کنند .

گسترش مقام و مت

صنعتی شدن و " لیبرالیزه " شدن سیاسی در شهرها با توسعه ای احزاب و گروههای مخالف شهری همراه بود . درحالی که از لحاظ سنتی بورژوازی به همراه نظامیان مشاغل حساس را در حزب حاکم PCN در اختیار داشت ، در دهه های ۱۹۶۰ ، حتی در درون چهارده خانواده ی بزرگ السالوادور ، یک گرایش سیاسی با شعار دموکراتیزه کردن جامعه قدرت گرفت . این جناح که توسط خانوادگی دسولا (De Sola) و گروه شرکتهای میرافلور (Miraflores) وابسته به آنها رهبری می شد ، در سالهای ۱۹۷۰ بصورت مخالفین پیگیر رژیم نظامی درآمدند .

گسترش اقشار متوسط شهری جدید - خرده بورژوازی و کارمندان بسیار ماهر - پایگاه اجتماعی حزب دموکرات مسیحی (Partido Democrat-Cristiano=PDC) را بوجود آورد . این حزب که در سال ۱۹۶۰ تشکیل شد ، اریاست اصلاحات حمایت می کرد ، سیاستی که در آن ، مواضع دموکرات مسیحی شیلیائی با عنصر سوسیال دموکراتیک ترکیب شده بود . حزب خواستار آزادی سازمانهای کارگران کشاورزی بود و از سیاست اقتصادی ای پشتیبانی می کرد که بـه بهره برداری کامل از نیروی کار و نه بکارگیری ماشین آلات جدید - که می بایست در ازاء بدهی های خارجی خریداری می شد - توسعه ی ملی را شتاب می بخشید . حزب دموکرات مسیحی در شهرها حمایت روز افزونی را بخود جلب کرد و در روستاها نخستین گروههای کارگران روستائی و دهقانان را سازمان داد که از میان آنها در اواسط دهه های ۱۹۷۰ سازمانهای توده ای انقلابی بوجود آمدند .

حزب قدیمی تر اپوزیسیون لیبرال، "حزب احیاء عمل"
(Partido Acción Renovadora=PAR)، نیز در واسط
دهی ۱۹۶۰ به چپ تمایل شد و مواضع سوسیال دموکرات چپ
را اتخاذ کرد. این حزب خواستار اصلاحات ارضی اساسی،
ایجاد برنامه‌ی گسترده از سوی دولت برای اشتغال نیروی
کار، ایجاد تعاونی ملی برای بازار یابی و اختیار داری
محصولات کشاورزی، مالیات پر درآمد مثرقی و اتخاذ سیاست
اجتماعی در جهت منافع بخشهای محروم جامعه بود.

پس از آنکه انتخابات ۱۹۶۷ نشان داد که مواضع اصلاح-
طلبانه‌ی سوسیال دموکراتها پایگاه نیرومندی در میان
طبقه‌ی کارگر شهری پیدا کرده، PAR توسط رژیم نظامی
غیر قانونی اعلام شد. بجای PAR حزبی از روشنفکران
سوسیال دموکرات - "جنبش ملی انقلابی" (Movimiento
Nacional Revolucionario=MNR - در ۶۵ - ۱۹۶۲ و
"اتحاد دموکراتیک ملی" (Union Democrática
Nacionalista=UDM در ۶۹ - ۱۹۶۸ تأسیس شد که سیاست -
مداران سابق جناح چپ PAR را در بر می گرفت و نیز بشدت
تحت تاثیر حزب کمونیست السالوادور * PCS (غیر قانونی)
بود.

حزب کمونیست پس از شکست ثیام ۱۹۳۲، فعالیت خود را
بطور روز افزونی در اتحادیه های شهری منمرکر کرد و در
دهی ۱۹۶۰ حتی این کار اتحادیه ای را به خواست های
اقتصادی منحصر نمود. با آغاز دهی ۱۹۷۰، هم
"کنفدراسیون متحد کارگران السالوادور" (Confederacion
Unificada de Trabajadores Salvadoreños=CUTS)

که تحت نفوذ حزب کمونیست بود و حدود ۲۶۰۰۰
عضو داشت و هم اتحادیه‌ی بزرگ شهری دیگر یعنی گروه
"Fesínconstrans" "فسینکونسترانس" با حدود
۲۸۰۰۰ عضو، تقریباً فقط از خواستهای اقتصادی پشتیبانی
می کردند. در زمینه‌ی سیاسی، حزب کمونیست عمدتاً برای

املاحات دموکراتیک تلاش می کرد . در دانشگاهها ، این حزب نقش مهمی در سازماندهی محافل بحث مارکسیستی ایفا کرد که از این محافل نخستین گروههای چریکی در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ بوجود آمدند .

بطور کلی می توان گفت که تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰، جمعیت روستائی یا هیچگونه سازماندهی نداشت و یا در جهت منافع رژیم متشکل شده بود ، در حالیکه در شهرها ، اقشار متوسط طبقه‌ی کارگر عمدتاً بدنبال جهت گیریهای دموکرات مسیعی و سوسیال دموکراتیک بوده ، و اتحادیه های کارگری خود را محدود به خواسته های اقتصادی کرده بودند . فقط در اوائل ۱۹۷۰ روند گسترده ای از رادیکالیزه شدن آغاز شد که در آن عوامل زیر دخیل بودند :

۱ - جنگ السالوادور و هندوراس در ۱۹۶۹. این جنگ در اصل بسبب بدهی روز افزون هندوراس به السالوادور (۲۷) و مهاجرت غیرقانونی دهها هزار السالوادوری به هندوراس آغاز گردید . پس از جنگ، مرز بین دو کشور بسته شد و السالوادریهاشی که از زمین رانده شده بودند دیگر نتوانستند از مرز عبور کرده و به هندوراس نسبتاً کم جمعیت بروند . تعداد حاشیه نشینان و توده کاملاً بی زمین در اوائل ۱۹۷۰ بسرعت رو به فزونی نهاد .

۲ - تعداد کارگران صنعتی نیز در نیمه نخست دهه‌ی ۱۹۷۰ افزایش شدیدی یافت . در همان حال سطح دستمزد واقعی پیوسته شل شده . سیاست صرفاً اقتصادی اتحادیه ها که تا سال های ۱۹۶۰ همچنان موفق بود ، اینک به بن بست رسیده بود .

۳ - PDC و MNR و UDN برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۲ در " اتحادیه ملی اپوزیسیون " (Union Nacional de Oposición=UNO) تحت رهبری ناپلئون دوآرت (Duarte Napoleon) دموکرات مسیحی ، متحد شده بودند . PCN تنها از طریق تقلب آشکار انتخاباتی توانست پیروزی نامزد ریاست جمهوری اش را بدست آورد . جناح هوادار

قانون اساسی ارتش بر علیه حکومت غیرقانونی دست به کودتا زد و دواآرت را به ریاست جمهوری گماشت . لیکن پس از چند روز حکومت دواآرت توسط اکثریت مرتجع نیروهای مسلح تحت فرماندهی سرهنگ مولینا (Molina) ساقط گردید و مولینا رئیس جمهور شد . دواآرت همراه با بسیاری دیگر از سیاستمداران احزاب مخالف شهری زندانی و تبعید شدند . از این پس ، این احزاب رفرمیست بگونه‌ای سازش‌ناپذیر ، به سمت مخالفت با رژیم سوق داده شدند .

۴ - رژیم سرکوب خود را علیه چرفرمیست تشدید کرد . تعداد زیادی از روشنفکران و فعالین اتحادیه ها ، زندانی و از کشور اخراج شدند . ORDEN و سازمانهای تروریستی راست افراطی ، سیاست تعقیب و کشتار منظم فعالیستین اتحادیه ها ، رهبران دهقانان و روشنفکران را آغاز کردند . تعقیب سازمانهای شهری و رفرمیست نیز منجر به رادیکالیزه شدن آنها گردید ، و نیز باعث شد کوشش‌هایی آغاز شود تا نیروهای رفرمیست که سیاست‌های اقتصادی و سیاسی شان دیگر دور نمای روشنی برای آنها باقی نگذاشته بود ، با گروههای انقلابی متحد شوند .

در ژوئن ۱۹۷۴ ، انجمن دهقانی " فدراسیون کاتولیک کارگران روستائی السالوادر " (Federacion Catolica de Campesinos Salvadoreños=FECCAS) که در دهه ۱۹۶۰ توسط دموکرات مسیحی ها و کلیای کاتولیک ایجاد شده بود ، با اتحادیه‌ی چپ‌گرای FUSS ، اتحادیه‌ی معلمین ANDES و دیگر سازمانهای اتحادیه‌ای ، " جبهه‌ی متحد اقدام توده‌ای " (Frente de Accion Popular) Unifacada=FAPU را بوجود آوردند . نمایندگان احزاب سیاسی رفرمیست بعنوان ناظر در FAPU شرکت کردند . FAPU ، رژیم مولیناها را دیکتاتوری فاشیستی - نظامی می دانست . در دور نمای استراتژیک FAPU ، سازمانهای توده‌ای چپ و بخشهای انقلابی کارگران ،

دهقانان ، روشنفکران و کلیسا می بایست در برابر رژیم با نیروهای دموکرات و رفرمیست به جبهه‌ی وسیع سیاسی (Frente Politico Amplio) پیوندند . این جبهه با ادغام مبارزه‌ی درون پارلمانی و برون پارلمانی میبایست درنخستین وهله علیه هزینه‌ی روبه افزایش زندگی و برای حداقل آزادیهای دموکراتیک مبارزه کند . (۲۸)

لیکن مسألهٔ ائتلاف نیروهای انقلابی و رفرمیست ، باعث انشعاب^۲ FAPU گردید . در سال ۱۹۷۵ انجمن دهقانی FECCAS که بطور روز افزونی در جهت مارکسیستی رادیکالیزه شده بود ، از FAPU جدا شد . سایر سازمان های توده ای چپ از این حرکت پیروی کردند . در همان سال FECCAS ، سازمان چپگرای " اتحاد کارگران دهقانی " (Union de Trabajadores del Campo = UTC) و پاره‌ای از اتحادیه های کارگری شهری و سازمانهای دانشجویی و معلمان بهم پیوستند و " بلوک انقلابی خلق " (Bloque Popular Revolucionario = BRP) را بوجود آوردند . از آنجا که FECCAS و UTC هر کدام به تنهایی با ۶۰۰۰ عضو تا آن زمان نیرومندترین سازمان های چپ مبارز بودند ، " بلوک " نه فقط نیروی عمده‌ی اپوزیسیون در بخش کشاورزی شد ، بلکه بصورت بزرگترین سازمان انقلابی در السالوادور نیز درآمد . تعداد اعضاء بلوک در ۱۹۷۸ حدود ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده میشود .

" بلوک " فعالیت خود را بر بسیج و سازماندهی کارگران و دهقانان متمرکز کرد و هدف خود را استقرار حکومت انقلابی خلق (Gobierno Popular Revolucionario) براساس اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا (" Alianza obrero-campesina con hegemonia proletaria ") قرار دارد . از سوی دیگر ، FAPU تمایل بیشتری نسبت به اتحاد با احزاب رفرمیست پیدا کرد و در کمیته های مختلف با آن ها به همکاری پرداخت ، لیکن این سازمان نیز

فعالیت خود را بر این اساس قرار داد که در دراز مدت ،
 " حکومت انقلابی خلق از کارگران و دهقانان " را مستقر
 کند .

سموا زات این سازمانهای توده ای ، اوائل دهه ی ۱۹۷۰
 عرصه ی گسترش مبارزه ی چریکی بود . قدیمی ترین گروه
 چریکی ، یعنی " نیروهای توده های آزادیبخش " (Fuerzas
 Populares de Liberacion=FPL) در سال ۱۹۷۰ از
 جناح رادیکال حزب کمونیست و محافل بحث مارکسیستی دانشجویان
 بوجود آمد . FPL فعالیت خود را دفاع و حراست از
 سازمانهای دهقانان و کارگران در برابر حملات ORDEN
 و دیگر نیروهای سرکوبگر تعیین کرد . از ۷۷ - ۱۹۶۷ ، با
 تشدید سرکوب اتحادیه ها ، FPL توانست تعداد زیادی از
 کارگران را وارد سازمان خود کند .

" ارتش انقلابی خلق " (Ejercito Revolucionario
 del Pueblo=ERP) در سال ۱۹۷۲ بوجود آمد .
 هنگامی که یکی از رهبران این سازمان ، مورخ و نویسنده
 روک دالتون گارسیا (Roque Dalton Garcia) فعالیت
 نظامی ERP را مورد انتقاد قرار داد و درخواست کرد
 مبارزه سیاسی بر مبارزه مسلحانه تقدم داده شود ، توسط
 جناح جنگجوی این سازمان در سال ۱۹۷۵ کنار گذاشته شد .
 این مساله منجر به انشعاب در ERP و تاسیس " نیروهای
 مسلح مقاومت ملی " (Fuerzas Armadas de Resistencia
 Nacional=FARN) گردید . این گروه برای یاج خواهی
 چندین نماینده از شرکتهای چند ملیتی در السالوادور و
 اعضای چهارده خانواده ی بزرگ کشور را به گروگان گرفت و
 طی سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ بیش از ۴۰ میلیون دلار بدست
 آورد . گرچه ارتباطات بین سازمانهای توده ای و گروه های
 چریکی آشکار نیست ، مسلم است که بخشی از این پول بدست
 سازمانهای توده ای رسید .

در اواسط دهه ۱۹۷۰، وضعی که رژیم نظامی در آن قرار داشت، بقرار زیر بود:

۱ - در برابر زمینه‌ی توسعه اقتصادی، که دچار بحران شده بود، تعداد کارگران ناراضی، روستائیان بی زمین و بیکار و جمعیت حاشیه نشین در محلات فقیر نشین سرپیشتا افزایش می یافت.

۲ - سازمانهای انقلابی توده ای در کنار سازمانهای توده ای حکومت، وارد صحنه شده بودند و در حالیکه اقلیت پائین مردم هنوز پراکنده بودند، اکنون مخالفین دولت سیر سازمان یافته بودند.

۳ - احزاب و اتحادیه های کارگری شهرها که در سال های ۱۹۶۰ میانه رو بودند و تمایل به اصلاحات داشتند اکنون رادیکالیزه شده بودند.

۴ - خشونت یکجانبه دولت درهم شکسته شده بود. اگر نیروهای امنیتی، نظامیان و بورژوازی مرتجع، کارگران و دهقانان را به گلوله می بستند، گروههای چریکی نیز با گلوله پاسخ آنها را می دادند.

۵ - بورژوازی خود به جناح مرتجع و جناحی با جهت گیری دموکراتیک تقسیم شده بود. حتی گروههای هواداران نواحی در درون خود نظامیان وجود داشت و این گروهها در سال ۱۹۷۲ ثابت کرده بودند آنقدر نیرومند هستند که برعلیه تقلبات انتخاباتی دست به کودتا بزنند.

در سال ۷۶ - ۱۹۷۵ حکومت مولا در صدد سرآمد بحران را با اصلاحات ارضی، محتاطانه ای تحقیق بخشد. الیگارشی روستائی و انجمن بازرگانان خصوصی (ANEP) حتی در برابر نخستین طرح محتاطانه ای اصلاحات، سخت به مخالفت برخاستند. قرار بود ۵۸۰۰۰ هکتار زمین در ناحیه پنج خیز شرقی بین ۱۲۰۰۰ خانوار روستائی تقسیم شود، و زمینداران بزرگ تمام قیمت زمین را به نرخ روز دریافت کنند. مالکین

مشمول طرح ، خود را در " جبهه‌ی مزرعه داران ناحیه‌ی شرقی " (FARO) سازمان دادند . این " جبهه " بزودی در سراسر کشور گسترده شد و با ANEP تقریباً تمام بخش‌های خصوصی را بر علیه اصلاحات بسیج کرد . این وضع باعث بحران در دولت شد و ژنرال رومرو (Romero) همراه مخالفان اصلاحات ، جناح راست افراطی PCN و نظامیان ، قدرت را به دست گرفتند . این جناح راست با ANEP و FARO ، گروه‌های تروریست راست افراطی " فالانژ " و UGB را بوجود آوردند که دست به کشتار ، شکنجه و ترور انقلابیون و عناصر رفرمیست در اتحادیه‌های کارگری ، احزاب ، سازمان‌های توده‌ای و کلیسا زدند . جناح راست تحت رهبری رومرو توانست با تقلب در انتخابات ، پست ریاست جمهوری را نیز در سال ۱۹۷۷ بدست آورد .

نظامیان فقط چند روز پس از " پیروزی انتخاباتی " رومرو ، در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۷ دست به کشتار تظاهرکنندگان در سان سالوادور زدند . بنیاد این کشتار ، سومین سازمان چپ بنام " انجمن‌های خلقی ۲۸ فوریه " (Liga Popular 28 de Febrero=LP-28) در سال ۱۹۷۸ بوجود آمد . در زمان حکومت رومرو ، ORDEN و UGB بر اقدامات سرکوب‌گرانه خود افزودند . برای بسیاری از رفرمیستها هیچ راهی باقی نماند جز آنکه جلای وطن کنند (حتی بسیاری از اعضاء خانواده‌ی دیولا کشور را ترک کردند) یا به سازمانهای زیرزمینی انقلابی ملحق شوند . در حالیکه احزاب رفرمیست از رهبران خود محروم شده و محکوم به بی عملی شده بودند ، نوعی خاص از قطبی شدن در جامعه‌ی روستائی بوقوع پیوست . ساکنان هر شهرک و حتی هر دهکده یا هوادار ORDEN (عموماً خرده مالکان) شدند یا " بلوک " و FAPU (بیشتر کارگران روستائی) ، ORDEN و نظامیان هر فرد مظنون به خرابکاری را مورد اذیت و آزار قرار می دادند . آنها در سال ۱۹۷۷ دست به حملات

خونینی بر علیه بخشهایی از جمعیت روستائی زدند. سازمان های توده ای و گروههای چریکی شجاعانه ایستادگی کردند . در نواحی روستائی جنگ داخلی به معنای واقعی کلمه کم کم آغاز شد و بعد از نوامبر ۱۹۷۷ گسترش بیشتری یافت ، در حالیکه " قانون دفاع و ضمانت از نظم عمومی " به اجرا درآمد. در واقع در این مناطق تنها نیروهای مسلح بر علیه روستائیان نمی جنگیدند ، بلکه نظامیان همراه با بخشی از جمعیت روستا بر علیه بخش دیگر به جنگ برخاسته بودند .

در سان سالوادور اعضای سازمانهای توده ای ، سفارت خانه های خارجی و کلیساها را اشغال کردند تا توجه دنیا را به کشتارهای مناطق روستائی جلب کرده و آزادی زندانیان سیاسی را تحمیل کنند ، در حالیکه اکثریت روحانیون کاتولیک از نیروهای میانه رو مخالف حمایت می کردند ، اقلیتی تحت رهبری اسقف اعظم سان سالوادور ، اسکار رومرو (Oscar Romero) در پاره ای مواقع و عملاً بدفاع از درخواستهای سازمانهای توده ای برخاست . (۳۰) در هر دو دانشگاه السالوادور بدنبال کشتارهای متعدد دانشجویان توسط نظامیان از سال ۱۹۷۵ ببعد ، گروههای چریکی ————— امکانات تقریباً نامحدودی برای عضوگیری یافتند .

در همان حال ، با سقوط قیمت قهوه در بازار جهانی و برداشت بد محصول در سال ۱۹۷۸ بعلت شرایط جوی و نیز نرخ بالای تورم ، دستمزد واقعی کارگران روستائی کاهش یافت و باعث افزایش روحیه مبارزه جوئی آنها گردید . تا اواخر تابستان ۱۹۷۸ ، وضعیت سیاسی داخلی السالوادور تبدیل به مبارزه ی حشونت آمیز دائمی بین راست افراطی (و حامیانش در مقابل جمعیت روستائی) و سازمانهای توده ای و گروههای چریکی چپ شده بود . از سپتامبر ۱۹۷۸ ببعد آمریکا تحت تاثیر مستقیم قیام توده ای کشور همسایه یعنی نیکاراگوئه ، یکبار دیگر در صدد برآمد تا نیروهای مخالف میانه رو را به صحنه آورده و حکومت رومرو را وادار

به امتیازات دموکراتیک کند* . اکنون حتی بخش خصوصی
 السالوادور و سازمان ANEP آن برای چنین امتیازاتی به
 رومرو فشار می آورند ، زیرا مقاومت FARN و ادامه ی
 برخوردهای خشونت آمیز ، باعث فرار دیوانه وار سرمایه
 (حدود ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۸) از کشور شده بود .
 اکثریت بازرگانان خارجی ، کشور را ترک کرده بودند و برای
 مثال گروه بازرگانی ژاپن از ۲۴۰۰ نفر به ۲۰۰ نفر رسیده
 بود .

در آغاز مارس ۱۹۷۹ ، رومرو تسلیم شد و قانون نظم
 عمومی را لغو کرد . بلافاصله بخشهایی از طبقه ی کارگر
 شهری که اکنون نه تحت تاثیر اتحادیه های میانه روبلکه
 زیر نفوذ سازمانهای توده ای انقلابی بودند ، دست به
 اعتصاب زدند . نکته ی مهم این بود که این اعتصابات در
 همبستگی با خواستهای دیگر کارگران اعتصابی ، اقدامات
 سیاسی را در برمی گرفت .

کارگران کارخانه های بطری سازی لاکونستانسیا
 (La Constancia) و لاتروپیکال (La Tropical) که
 اکثریت آنها در اتحادیه های " بلوک " و اقلیتی در FAPU
 سازماندهی شده بودند ، به حمایت از سی خواست مشخص
 اقتصادی و اجتماعی دست به اعتصاب زدند . ارتش مداخله
 کرد . در ۱۰ مارس ، برخوردهای خشونت آمیزی بین تظاهر
 کنندگان و نیروهای مسلح در گرفت که دست کم هفت تظاهر
 کننده کشته شدند . در روزهای پس از آن ، ۲۴ کارخانه ی
 دیگر بخاطر همبستگی با کارگران لاکونستانسیا و لاتروپیکال
 دست به اعتصاب زدند . در ۱۹ مارس ، اتحادیه ی کارگران
 برق ، که ۱۵۰۰ عضو آن متعلق به FAPU بودند ، بدنبال
 اعلام یک اعتصاب ۲۳ ساعته همبستگی ، باعث فلج شدن صنایع
 و بخشهای بازرگانی شدند . کارگران برق خود را در نیرو
 گاههای برق " محبوس " کرده و تهدید نمودند که در صورت
 مداخله ی ارتش ، نیروگاهها را منفجر خواهند کرد .

نیروهای مسلح و کارفرمایان شکست را پذیرفتند . کارگران کارخانه های بطری سازی ، از سی خواست خود به بیست تایی آن دست یافتند .

جناح راست بیرحمانه واکنش نشان داد . ORDEN تا آخر آوریل بیش از ۵۰ عضو " بلوک " را در روستاها و محلات فقیرنشین بقتل رسانده بود . در مارس و آوریل بیش از ۱۳۰ نفر بدون هیچ ردپائی ، ناپدید شدند . در همین حال دولت کارتر بر اقدامات خود برای ایجاد بلوک میانه روای که بتواند دست به ابتکار دموکراتیک بزند ، افزود . این بلوک قرار بود از دموکرات مسیحی ها ، خانوادگی دسولا و گروهی از اعضای پارلمان با توافق رئیس مجلس ملی ، لئوناردو اچه واریا (Leonardo Echevarria) تشکیل شود . در ماه فوریه ، اچه واریا ، کارتر را برای " صبحانه ی کار " ملاقات کرده بود . راست افراطی به نوبه ی خود در پشت سر خانوادگی هیل (Hill) (یکی از ۱۴ فامیل) و سرهنگ ادواردو ایر-اهتا (Eduardo Iraheta) صف آرائی کرد و تصمیم به نابودی خشن و قطعی چپ گرفت . زوال ژنرال رومرو آغاز شده بود .

در آغاز مه ، " بلوک " سفارتخانه های کستاریکا و فرانسه و کلیسای جامع سان سالوادور را اشغال کرد و تقاضای آزادی پنج تن از اعضای برجسته ی خود را نمود . ارتش بر روی تظاهر کنندگان مقابل کلیسای جامع آتش گشود . بیش از ۲۰ نفر از تظاهر کنندگان بر پله های کلیسا کشته شدند (پاره ای منابع رقم ۴۰ تن را ذکر می کنند) . اسقف رومرو از تقاضاهای بلوک پشتیبانی کرد . رهبر دموکرات مسیحی ، سرهنگ ارنستو کلارا مونت (Ernesto Claramount) که در تبعید کستاریکا بسر می برد ، بخشهای هوادار قانون اساسی ارتش را ترغیب به کودتا نمود . ژنرال رومرو به دنبال فشارهای دیپلماتیک امریکا ، آمادگی خود را برای " گفتگوی ملی " با احزاب میانه رو مخالف اعلام کرد . لیکن

سازمانهای توده ای راهی به این " گفتگوی ملی " نداشتند. در ۲۲ مه ، نظامیان تظاهر کنندگان " بلوک " رابه گلوله بستند و ۱۴ نفر را بقتل رساندند . در طی آن ماه جمعاً ۱۸۸ نفر در برخوردهائی از این نوع کشته شدند .

در حالیکه در سراسر تابستان این برخوردها و جنگ چریکی در روستاها ادامه داشت ، امریکاضمن اینکه درصدد بود ناپلئون دوآرت (Napoleon Duarte) را بعنوان چهره‌ی برجسته‌ی اپوزیسیون معتدل به صحنه آورد ، موفق شد از ژنرال رومرو امنیت بازگشت سیاستمداران مخالف معتدل (دموکرات مسیحی ها) را از تبعید ، بگیرد . اسقف اسکار رومرو که بطور روز افزونی از " بلوک " بخاطر اعمال خشونت فاصله می گرفت ، از این اقدامات پشتیبانی کرد . (۳۱) انجام " گفتگوی ملی " بسبب آنکه ژنرال رومرو پیش شرط های دموکرات مسیحی ها و MNE را مبنی برانحلال ORDEN و UGB نپذیرفت ، با شکست مواجه شد .

کودتا و خونتای جدید

سازمانهای توده ای السالوادور پیروزی ساندینیست ها در نیکاراگوئه را بعنوان دلیلی مبنی بر اینکه دیکتاتوری را واقعاً با ملتی مصمم می توان برانداخت ، تلقی کردند . در سپتامبر ، ناآرامیها در شهرها و روستاها بسرعت افزایش یافت . کارگران از " بلوک " و FAPU که چهار کارخانه را در سان سالوادور اشغال کرده بودند ، حمایت کرده و سازمانهای توده ای سال ۱۹۸۰ را سال آزادی اعلام نمودند .

قطبی شدن فزاینده‌ی جامعه و شکست کوششها بمنظور انجام " گفتگوی ملی " در برابر نیروهای مخالف میانه‌رو تنها یک راه حل باقی گذاشت و آن چیزی بود که پیش از آن رهبران دموکرات مسیحی در ماه مه درخواست کرده بودند . در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹ (۲۳ مهر ۱۳۵۸) بخشی از ارتش دست به

کودتا زد ، رومرو را سرنگون کرد و تمام افسرانی را که در دولت رومرو صاحب مشاغل وزارت بودند ، برکنار نمود ؛ ده ژنرال نیروهای مسلح را اخراج و بسیاری از افسران عالیرتبه و سطوح میانی را پیش از موعد مقرر باز - نشسته کرد . خونتتا و کابینه‌ی جدید ، ائتلافی از محافظه - کاران و دموکرات مسیحی ها و سوسیال دموکراتهای چپ از بخش شهری بود که قصد خود را " اصلاحات بنیادی " در چار - چوب نظام سرمایه داری اعلام کرد . نه فقط راست افراطی ، بلکه سازمانهای توده ای و نیروهای مخالف خود نظام سرمایه داری کنار گذاشته شدند .

حییم عبدال گوتیرز (Jaime Abdul Gutierrez)

(یکی از اعضاء خونتتا) نماینده‌ی FAPU بود . این فرد که محافظه کار و در ارتش جزء بخش هوادار آمریکاست ، عناصر آشکارا فاشیست ارتش را که در جنایات متعددی بر علیه ملت دست داشته اند ، بدون مجازات گذاشت . وزیر دفاع ، سرهنگ خوزه گارسیا (Jose Garcia) به همین جناح تعلق داشت . سرهنگ آدولفو آرنولدو ماجانو (Adolfo Arnoldo Majano) (عضو خونتتا) ، گروهی از افسران جوان هوادار قانون اساسی را نمایندگی می کرد که در ارتش سرکوب شده بودند ولی بدنبال کودتای ۱۹۷۲ قدرت گرفته و اعتقاد براین بود با " امپریالیسم ، سازش نکرده اند " (۳۲) ماریو آندینو (Mario Andino) (عضو خونتتا) رئیس شعبه‌ی محلی شرکت فلیپس - دوج (Phelps Dodge) آن بخش از چهارده خانواده‌ی بورژوازی بزرگ تحت رهبری دسولا را نمایندگی می کرد که پشتیبان ابتکار دموکراتیک و اصلاحات ارضی بودند ولی نمی توانستند در مقابل الیگارشی مرتجع ارضی کاری صورت دهند . وزیر جدید کشاورزی نیز به این بخش اصلاح طلب چهارده خانواده تعلق داشت . او قبلا وزیر کشاورزی دولت مولینا بود که بعد از رد برنامه های اصلاحات ارضی اش ، استعفا داد . رومن ما یورگا کیروس

(Roman Mayorga Quiros) (عضو خونتآ) رئیس دانشگاه کاتولیک امریکای مرکزی (UCA) سیاست تمایل به نظریه‌ی اجتماعی کاتولیک را نمایندگی کرده و بطور پراگماتیستی از اقدامات مشخص برای بهبودی وضع اقشار پائینی ملت حمایت می‌کرد. (۳۳) وزیر آموزش و پرورش و وزیر برنامه ریزی نیز به این گرایش سیاسی تعلق دارند. گیلرمو اونگو (Guillermo Ungo) (عضو خونتآ) رهبر جناح سوسیال دموکرات MNR است، درحالیکه وزراء دارایی و دادگستری هر دو به جناح راست آن حزب نزدیک بودند. وزیر امور خارجه و نخست وزیر، دموکرات مسیحی بشمار می آمدند. وزارت اقتصاد به تکنوکرات بورژوا و وزارت کار به عضو برجسته ای از حزب کمونیست سپرده شد.

این ترکیب آشکار می‌کند که حکومت جدید هدفش در اصل اقتصاد بازار موثر با اصلاحات اجتماعی بود. خونتآ قصد خود را برای تضمین آزادی سازمانهای سیاسی و اتحادیه ها بدون تبعیض ایدئولوژیک و نیز آزادی بیان، مطبوعات و اجتماعات اعلام کرد. در برنامه‌ی خونتآ گفته شده بود که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی حاکم، موانعی در برابر توسعه‌ی کشور قرار می‌دهند. در برنامه بیش از هر چیز اصلاحات ارضی اساسی و تغییر دستگاه مالی وعده داده شده بود و از سوی دیگر این برنامه، مالکیت خصوصی را در چارچوب "کارکرد اجتماعی" آن تضمین می‌کرد.

علیرغم بیان این قصد، خونتآ فوراً حالت فوق‌العاده اعلام کرد و اجتماعات بیش از سه نفر را ممنوع اعلام نمود. نیروهای امنیتی به چهار کارخانه‌ی اشغال شده حمله کرده و بیش از ۷۰ کارگر را دستگیر کردند. در نتیجه سازمانهای توده ای، خونتآ را صرفاً شکل جدیدی از دیکتاتوری نظامی آشنای السالوادور تلقی کرده و دعوت به قیام عمومی نمودند. هرچند، این قیام به مرحله‌ی عمل در نیامد، [ولیکن] تا آخر اکتبر در برخوردهای متعدد بین نیروهای

امنیتی و تظاهر کنندگان بیزار ۱۰۰ نفر کشته و مجروح شده بودند. خونتای اعلام داشت که هم بازداشت کارگران و هم کشتار تظاهر کنندگان، کار گروههایی در نیروهای امنیتی است که تحت اختیار خونتای نیستند. (۳۳) در دومین هفتهی نوامبر، ۶۰ نفر از گارد ملی اخراج و ۱۲ نفر به پای میز محاکمه کشانده شدند. پس از آنکه "بلوک" وزارتخانه های اقتصاد و کار را حدود دوهفته اشغال نمود خونتای بطور کلی با تقاضاهای این سازمان برای افزایش دستمزدها، کاهش قیمت مواد غذایی، تثبیت نرخ اتوبوس، آزادی زندانیان سیاسی، انحلال ORDEN و حل چندین اختلاف کارگری موافقت کرد. (۳۴)

بدنبال گفتگوهای بعدی بین سازمانهای توده ای و خونتای که از طریق ساندینیست ها انجام شد، سازمانهای توده ای، اقدامات تهییجی خود را به خواستهای مشخص محدود کردند. سخنگوی "بلوک" خوان چاگون (Juan Chacon) اعلام داشت: "این نخستین دولت السالوادور است که حقانیت خواستهای ما را تصدیق می کند."

فروپاشی خونتای و چرخش سوی جنگ داخلی

خونتای بورژوا - نظامی و کابینهی آن در واقع مرکب از نیروهای بود که تنها در اقلیتی از مردم السالوادور دارای پایگاهی اجتماعی بودند. در جناح چپ، سازمانهای توده ای انقلابی قرار داشتند که میان کارگران روستائی، بخشهایی از خرده مالکان، کارگران صنعتی، حاشیه نشینان، دانشجویان و اقشار پائینی روحانیون از پشتیبانی محکمی برخوردار بودند. دگرگونی روز افزون اقتصاد روستائی، چنانکه در بالا بیان کردیم، پیوسته بخشهای بیشتری از جمعیت روستائی را حتی از اشکال انتقالی کار مستقل و کار مزدوری بیرون رانده و آنها را صرفا تبدیل به کارگران مزدگیر کشاورزی می کرد. وضعی که در آن، پایگاه

اجتماعی - اقتصادی شکاف (چند دستگی) در جمعیت روستا -
 ئی ناپدید گشته و چپ انقلابی نفوذ فزاینده ای در روستاها
 کسب می کرد . در جناح راست خونت ، ORDEN (گر چه رسماً
 منحل شده بود) قرار داشت که هنوز در میان خرده مالکان
 و حاشیه نشینان و نیز در میان کسانی که فکر می کردند
 اصلاحات خونت امتیازات نسبی آنها را (نسبت به فقر
 سابق شان) از بین خواهد برد ، نفوذ قابل ملاحظه ای
 داشت ، و اینها گروههایی بودند که پایگاه اجتماعی شان
 (تجزیه ای اجتماعی - اقتصادی جمعیت کشاورزی) پیوسته
 محدودتر می گشت : حقیقتی که تنها آمادگی لحوجانه ای
 این اقشار را برای دفاع از منافع خویش شدت می بخشید .
 همچنین جناح راست افراطی ، اکثریت عظیم بورژوازی ، ۱۴
 خانواده ی بزرگ و فرماندهان ارشد ارتش چشم می خورد . در
 جناح میانی ، دولت قرار داشت که اقشار متوسط شهری و
 متمایل به اصلاحات ، اقلیت کوچکی از خود بورژوازی ، بخش
 هایی از طبقه ی کارگر صنعتی و ارتش ، و اکثریت روحانیون
 بزرگ از آن حمایت می کردند . و این " حکومت میانه رو "
 خود به جناح های متعددی تقسیم شده بود و بقول یکی از
 افراد حزب کمونیست ، لیلیان خیمنز (Lilian Jimenes) ،
 از کمونیستها تا افسران فاشیست مآب در آن پیدا می
 شدند . (۳۵) این طیف حکومتی را می توان به دو بلوک بزرگ
 تقسیم کرد : از یک سو بلوک بورژوازی و نظامیان که
 اصلاحات آینده برایشان صرفاً اقدامی فوق العاده برای
 تضعیف وضع سیاسی کشور بود و در نتیجه در صدد بودند
 اصلاحات را به اقداماتی محدود کنند که برای این هدف لازم
 بود . از سوی دیگر ، افسران جوان هوادار قانون اساسی ،
 روشنفکران و سیاستمداران احزاب شهری و سنتی مخالف قرار
 داشتند که این اصلاحات برایشان تنها نخستین گام در یک
 رشته اقدامات اساسی و گسترده حساب می شد . برچنین
 حکومت ناهمگونی ، سازمانهای توده ای انقلابی و پستی -

با نانشان در میان توده‌ی شهری فشار می‌آوردند تا سیاست اصلاحات را بر علیه جناح راستی که آماده بود به هروسیلد در مقابل آن بایستد ، اجرا کند .

با توجه به این وضع ، وحدت داخلی حکومت بطور اجتناب‌ناپذیری از هم پاشیده شد و دو بلوک پیوسته از هم فاصله گرفتند . از نوامبر گذشته (آبان ۱۳۵۸) تمام اصلاحات پیشنهادی به همان نحو بی نتیجه ماند . خونتای یک رشته اقدامات اصلاحی پیشنهاد کرد . مجامع بازرگانی از اجرای عملی آن جلوگیری کردند و جناح راست حکومت در اغلب موارد به حمایت از آنها برخاست . این جناح راست را وزیر دفاع ، خوزه گیلرمو گارسیا (Jose Guillermo Garcia) و دو عضو خونتای یعنی سرهنگ عبدال گوتیرز و ماریو آندینو رهبری می‌کردند . بدنبال این وضع ، کارگران تحت رهبری سازمانهای توده‌ای در صدد برآمدند با مبارزه‌ی توده‌ای ، اصلاحات را تحمیل کنند . جناح راست افراطی نیروهای مسلح و پلیس یا با حمایت بلوک راست حکومت یا با تخلف آشکار از دستورات خونتای به سرکوب وحشیانه کارگران پرداختند . تا پایان سال ۱۹۷۹ ، پس از بقدرت رسیدن خونتای ۳۵۰ نفر توسط نیروهای مسلح کشته شده بودند . کشمکش که منجر به فروپاشی حکومت شد نیز به همین نحو روی داد . چپ خواستار افزایش دستمزد کارگران قهوه شد . در نیمه‌ی نخست دسامبر ، خونتای این تقاضا را پذیرفت و افزایش را تصویب کرد . صاحبان مجتمع‌های کشت قهوه توجهی به تصویب نامه‌ی دولت نکردند . کارگران کشاورزی دست به اعتصاب زده و مجتمع‌های کشاورزی را اشغال کردند . بخشهایی از نیروهای مسلح ، نه به دستور دولت ، بلکه با حمایت جناح راست خونتای و کابینه ، کارگران را به خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین شکلی بیرون انداختند . تنها در یک مزرعه - " ال رفیجیو " (EL Refugio) - چهل کارگر کشته شدند . بدین ترتیب ، خونتای و کابینه هرچه بیشتر قدرت خود را به نفع فرماند -

هان نیروهای مسلح و جناح راست دولت از دست دادند .
 در پایان دسامبر (دی ۱۳۵۸) ، ۹ وزیر غیر نظامی
 تقاضا کردند که خونتتا در برابر اقدامات تروریستی که
 توسط جناح راست افراطی نظامیان تشویق می شد ، موضع
 روشنی اتخاذ کند . آنان همچنین خواستار استعفای وزیر
 دفاع و ماریو آندینو شده و اعلام نمودند که چنانچه
 رهبری نیروهای مسلح ، دمه موکراتیزه شدن جامعه را نپذیرد ،
 استعفا خواهند داد . در آغاز ژانویه ، اعضای چپ و غیر
 نظامی خونتتا ، رومن مایورگا کیروس و گیلرمو اونگو ، از
 کار کناره گیری کرده و بورژوازی بزرگ ، ماریو آندینو ،
 را بعنوان تنها وزیر غیرنظامی باقی گذاشتند . تمام
 کابینه نیز بجزء یک استثنا یعنی وزیر دفاع ، استعفا
 داد . جناح راست فاتح میدان شده بود و اکنون هرگونه
 راه حل رفرمیستی برای مشکلات السالوادور غیرممکن بنظر
 می رسید . افسران ، تنها جناح راست دموکرات مسیحی ها را
 برای همکاری در دولت جدید ، در برابر داشتند .

سال ۱۹۸۰ که توسط سازمانهای توده ای بعنوان " سال
 آزادی " اعلام شده بود با تدارک جنگی داخلی شروع شد .
 سازمانهای توده ای و گروههای چریکی از یکسو و ORDEN و
 مجامع بازرگانی از سوی دیگر بر اقدامات خود بمنظور مسلح
 کردن هواداران شان افزودند . اکثریت قاطع احزاب سنتسی
 اپوزیسیون شهری و اتحادیه های کارگری به حمایت از
 سازمانهای توده ای برخاستند . حزب کمونیست زیر زمینی
 موافقت خود را با چریکهای FLP و FARN آشکار کرد . سه
 سازمان توده ای و UDN ، بمنظور ایجاد وحدت چسب ، در
 سطوح محلی و ملی ارگانهای هماهنگ کننده بوجود آوردند .
 این بلوک انقلابی از اواسط ژانویه ۱۹۸۰ (اواخر دی ۱۳۵۸)
 برای ایجاد " اتحاد خلقی " ای که بخشهای مترقی تر ارتش
 (که بطور نه چندان سازمان یافته بر گرد افسران هوادار
 قانون اساسی جمع شده اند) و همچنین احزاب ، گروهها و

اتحادیه های کارگری سنتی و شهری اپوزیسیون را درگیرد، مشغول فعالیت می باشد. تا آخر ماه ژانویه، روشنفکران "دانشگاه امریکای مرکزی"، MNR و بخشهای ازروحا - نیون کاتولیک تحت رهبری اسقف رومرو آمادگی خود را برای حمایت از این "اتحاد خلقی" اعلام داشتند (۲۶). بخش دیگری از روحانیون، تحت رهبری اسقف پدرو آپارسیو (Pedro Aparicio) علیه کمونیسم اعلام جهاد کردند. توده های عظیم کشیشان و راهبان به نوبه ی خود به سازمانهای انقلابی پیوستند.

شکاف عمیقی نیز در درون نیروهای مسلح پیوست. نقش اصلی در کودتای ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹ را گروه افسران جوان هوادار قانون اساسی موسوم به "نظامیان جوان" (Juventud Militar) بازی کرده بود. این جنبش را می توان جانشین جناح اطلاع طلب نیروهای مسلح در اواخر دهه ی ۱۹۴۰، دهه ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دانست. در سالهای ۶۹ - ۱۹۶۸ سرهنگ آدولفو ماچانو (Adolfo Majano) درآکادمی نظامی، یک برنامه ی آموزشی برای آشنا کردن افسران لایق با مسائل اجتماعی - سیاسی ایجاد کرده بود. او میخواست از این طریق کادرهای نظامی ای بوجود آورد که بتوانند با استفاده از سیاستهای اجتماعی و اقتصادی، در کنار اسلحه به حل مشکلات کشور بپردازند. وضع اجتماعی - اقتصادی بسرعت برای افسرانی که این دوره را دیده بودند روشن ساخت که مشکلات السالوادور را تنها با دگرگونیهای عمیق و بنیادی می توان حل کرد. بدین ترتیب "نظامیان جوان" نه فقط دموکراتیزه کردن سیاسی کشور برطبق قانون اساسی السالوادور (۲۷) را در نظر گرفتند بلکه ملی کردن تجارت و بانکهای خارجی و اصلاحات ارضی را نیز برای توسعه ی اقتصاد کشور جزء برنامه ی خود گنجانند.

با این تحول ایدئولوژیک، "نظامیان جوان" به تدریج موافقت متداول و غالب بین جناح راست افراطی و

جناح اصلاح طلب میانه رو نیروهای مسلح را از بین بردند .
 گرچه این دو جناح در چهار دهه‌ی گذشته بنوبت جناح یک
 دیگر را سرنگون کرده و خود جانشین دیگری شده بودند ،
 ولی هرگز درصدد نبوده اند جناح دیگر را بکلی نابود
 کنند . لیکن " نظامیان جوان " تا آنجا که ممکن بود در
 حکومت‌های مولینا و رومرو سرکوب شدند . " نظامیان جوان "
 بنوبه‌ی خود پس از کودتای ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹ (۲۳ مهر ۱۳۵۸)
 در صدد برآمدند با تشکیل شوراهای سربازان بمنظور نظارت
 بر فرماندهان متمرّد ، از نفوذ افسران عالیرتبه‌ی جناح
 راست بکاهند . بنظر می‌رسد این تجربه در چندین منطقه‌ی
 نظامی نتیجه معکوس داده و بر قدرت و نفوذ وزیر دفاع ،
 خوزه گارسیا که بعنوان نیرومندترین عضو خونتاً شناخته
 شده ، افزوده است . در اوائل مارس ، دولت اقدامات
 گسترده‌ای را برای ملی کردن بانک‌ها و اصلاحات ارضی
 اعلام کرد . بنظر می‌رسد قتل اسقف اعظم ، اسکار رومرو
 یک تحریک حساب شده از جانب راست‌گرایان بوده تا علاوه بر
 افزایش بحران ، مخالف متنفذی را [نیز] از میان ببرند .
 در اوائل ماه مه (اواسط اردیبهشت ۱۳۵۹) ، ماجانو تلاش
 کرد روبرتو دوبیسون (Roberto D'Aubisson) یکی از
 فرماندهان نیروهای شبه نظامی وابسته به گارسیا را دست
 گیر کند . این عمل مخالفت شدیدی را در میان سلسله مراتب
 نظامیان برانگیخت . گارسیا ، ماجانو را از کار برکنار
 کرد و حییم عبدالگوتیرز را بعنوان تنها فرمانده کل قوا
 منصوب نمود . این جریان نشانه‌ای بود از زوال جناح
 " هوادار قانون اساسی " و برتری راست‌ترین عناصر در
 خونتاً . گفته می‌شد سفیر امریکا ، رابرت وایت " نقش
 میانجی " را در این وقایع ایفا کرده است . (۳۸)
 ضمناً ، نیروهای نظامی و شبه نظامی ، " اصلاحات
 ارضی " خاص خود را بزور اجراء کردند . این " اصلاحات
 ارضی " نه فقط تهاجمات جدیدی را در روستاها دربرداشت ،

بلکه تقسیم پاره ای املاک بزرگ را نیز بنفع رهبران و هواداران ORDEN در برمی گرفت. بدین ترتیب راستگرایان راهی را برای سوء استفاده از برنامه‌ی ارضی برای مقاصد خاص خود یافته اند که فقط منافع زمینداران ضعیفتر یا لیبرال تر را قربانی می کند. خونتا هنوز بخشی از دموکرات مسیحی ها را با خود داشته و از حمایت یا تحمل بخش بزرگی از بورژوازی برخوردار است. تا هنگامیکه هیچگونه شکاف آشکاری در نیروهای مسلح بوقوع نپیوندد، موقعیت خونتا همچنان بسیار نیرومندتر از رژیم سوموزا در ۹ - ۱۹۷۸ بافی خواهد ماند، زیرا حکومت سوموزا در اواخر عمر خود هرگونه پایگاه اجتماعی مهمی را از دست داده بود. علیرغم تسلط آشکار راستگرایان، آمریکا هم چنان به حمایت خود از خونتا ادامه داده، و اخیرا نیروهای مسلح السالوادور شش هلیکوپتر جنگی امریکائی دریافت کرده اند. همچنین اعلام شده که عملیات مشترکی بین نیروهای مسلح السالوادور، گواتمالا و هندوراس برای جلوگیری از تهدید چریکها به اجراء در خواهد آمد.

در زمان نوشتن این مقاله - اوائل ژوئیه ۱۹۸۰ (اواسط تیر ۱۳۵۹) - بنظر می رسد هدف این حکومت فوق - العاده سرکوبگر و وحشی، که از حمایت مهم بخشی از جامعه برخوردار است و نیز می تواند کمکهای نامحدود خارجی دریافت کند، خرد کردن چریکها و سازمانهای توده ای هوا - دار آنهاست. در اواخر ژوئن ۱۹۸۰ (اوائل تیر ۱۳۵۹) کشیشهای هندوراسی شهادت دادند که ۶۰۰ نفر که قصد فرار از موج سرکوبها را داشتند، در یک دهکده ی مرزی توسط نظامیان بقتل رسیده اند. اکنون کمیته ی هماهنگی نیرو - های انقلابی ادعا می کند که حدود ۱۵۰۰۰۰ چریک در اختیار دارد و ۲۰۰۰۰۰۰ میلیشیای نامنظم و مسلح به سلاحهای سبک که توسط اتحادیه ها و سازمانهای شهری سازماندهی شده اند از آنها پشتیبانی می کنند. لیکن نیروهای انقلابی دچار

کمبود شدید اسلحه بوده و تازه در اواخر ژوئن ۱۹۸۰ (اوا -
 ثل تیر ۱۳۵۹) یک فرماندهی مشترک عملیاتی تشکیل دادند (۳۹).
 در درون جبهه‌ی متحد مخالف‌خونتا، قدرت سازمانهای ضد
 امپریالیست و ضد سرمایه داری، کلاً بسیار نیرومندتر از
 سازمانهای رفرمیست سابق است. ولی رادیکالیسم و عمق
 جنبش به هیچ وجه چیزی از سهمگینی و سرسختی رژیم نمی -
 کاهد. دورنمای جنبش السالوادور، حتی مبارزه ای سخت‌تر و
 طولانی‌تر از نیکاراگوئه را نشان می‌دهد؛ و وضعی که در
 آن صرفاً دو بدیل باقی مانده است: فرمانروائی وحشیانه
 نظامیان در برابر انقلاب سوسیالیستی.

ژوئیه ۱۹۸۰ (تیر ۱۳۵۹)

مراجع و توضیحات

★ "خونتا" (junta) : واژه‌ای اسپانیایی و بمعنای شورای حکومتی است. خونتا در پاره‌ای موارد به شورایی از نظامیان اطلاق می‌شود که بدنبال کودتا قدرت را قبضه کرده‌اند. - م.

1- J.W.Wilkie and P.Reich (eds) , Statistical Abstract of Latin America, Vol. 18 , Los Angeles 1977 , P. 308 ; Banco Central de Reserva, Revista BCR , San Salvador , July 19-78 ; Naciones Unidas, Realidad campesina y desarrollo nacional 5 , EL Salvador , New York 1976 , Table I .

★ "اتحاد برای پیشرفت" (Alliance for Progress): سازمانی است که در سال ۱۹۶۱ در جلسه‌ی رهبران ۲۰ کشور قاره آمریکا در اوروگوئه تاسیس شد. این سازمان که به ابتکار ایالات متحده تشکیل گردیده ، هدفش رسماً اجرای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی اعلام شده ولی درواقع بدنبال هرچه بیشتر وابسته کردن این کشورها به امپریالیسم امریکاست. هم اکنون تقریباً تمام کشورهای قاره‌ی آمریکا (از جمله ایالات متحده و بجز کوبا) عضو این سازمان هستند. - م.

2- P.Dorner and R.Quiros , " Institutional Dualism in Central America's Agricultural Development " , Journal of Latin American Studies , 5 , Cambridge 1973 , P.228 .

3- H.Trujillo and O.Menjiva , "Economia Y politica en la revolucion del 48" , Estudios Centroamericanos 361-362 , San Salvador , Nov.-Dec. 1978 , p. 884 .

4- Banco Central de Reserva , op. cit.

5-International Labour Office, Year Book of Labour Statistics 1970 , Geneva 1970 pp. 32. ff. , and ibid. 1978, pp. 78 ff.

6- Censos Nacionales de 1971 , III . Censo Agropecuario , San Salvador 1971 , p.22; Naciones Unidas , La transformacion del campo Y la situacion economica Y social de las familias rurales en El Salvador , New York, 1976 , Tables 12, 18 .

7- ibid.

8- G.E.karush , " Plantations , Population , and Poverty : The Roots of the Demographic Crisis in El Salvador " , Studies in Comparative International Development , Vol. 13 , 3, New Brunswick 1978 , pp. 67 ff.

9-ibid.

10-Banco Hipotecario de EL Salvador , El credito agricola en El Salvador , San Salvador , 1976 (VOL.I) , 1970 (VOL.2) , particularly VOL.2, p. 60.

* جمعیت السالوادر در سال ۱۹۷۹ به ۴/۵ میلیون و تراکم ۲۱۱ نفر در هر کیلومتر مربع رسید. - م .

11- P.Dorner and R.Quiros , p. 221.

12- International Labour Office , op . cit .

۱۳ - یادداشت شماره ۶ را نگاه کنید .

14- G.E.Karush , op . cit .

۱۵ - تخمین زده می شد که در سال ۱۹۷۵ ، تعداد بیکاران دائمی در بخش روستائی ۲۷۴۰۰۰ نفر یعنی بیش از ۴۵ درصد تمام شاغلین آن بخش بود .

(Naciones Unidas , Realidad campesina ... , Table I; International Labour Office, op.cit.) .

بین ماههای فوریه و اکتبر ، بیکاری پنهان در روستاها معمولاً بیش از ۵۰ درصد است که برخی ماهها به ۸۰ درصد افزایش می یابد .

(M.Burke , The Proletarianization of Agricultural Labour in Latin America : The Case of El Salvador , mimeographed , 1976, p.35.)

16-M.Burke , p. 45.

17- International Labour Office, op.cit.

18- ibid.

19-ibid.

20-ibid.

21-ibid.

۲۲ - هیچ اطلاعات جامعی در این مورد وجود ندارد. هرچند
 آ. وایت (A.White) بطور متقاعد کننده ای وضع را بر
 اساس تجارت در برخی کالاها ی خاص نشان داده است.
 (A.White, El Salvador, London 1973, pp.148-51.)

23- M.Burke, p.46.

24-J.W.Wilkie and P.Reich , p . 222 .

25-BCA - Editorial, "Apertura democratica ,
 anasalida a la crisis nacional ", Estudios
Sentroamericanos 359, Sept.1978, p.683.

26- A.White , p. 101.

★ این حزب ، هوادار نیروی است . - م .

۲۷ - در زمینه ی بازار مشترک امریکای مرکزی، الهالوادر
 با سطح بالای توسعه ی صنعتی خود ، در برابر محصولات
 کشاورزی از هندوآس فقط کالاها ی صنعتی مبادله می کنند.
 همین نوع نابرابری که باعث مبادله ی کالاها می شود ، در
 مقیاسی کوچکتر بین کشورهای صنعتی و جهان سوم جریان دارد.

28-FAUL , "Juno de 1974: Fundacion del FAPU",
 Paolo Internacional , and FAPU , Manifiesto
1979 , El Salvador , July 1979, pp.I ff.

29- BPR , Documento del Bloque Popular Revolucionario, October 1979.

۳۰ - درباره‌ی تقسیمات کلیسا در برابر سازمانهای انقلابی نگاه کنید به:

T . R . Campos, "La iglesia y las organizaciones populares en El Salvador " , Estudios Centroamericanos 359, San Salvador, Sept. 1978 , pp . 692-702 .

✱ مقصود از "امتیازات دموکراتیک" و "ابتکار دموکراتیک" (در ۲-۳ صفحه بعد) که آمریکا بر آن اصرار و پافشاری میکند ، چنانکه از فحوای کلام نویسنده پیداست ، برای تخفیف بحران و حفظ رژیم سرمایه داری السالوادر " تجویز " می شود . - م .

31- " El Salvador : Midfield Manoeuvre " , Latin America Political Report , London , 31 August 1979, p.269.

32-FAPU , " Posicion de FAPU ante el golpe de estado del 15 de Octubre " , Pueblo Internacional , El Salvador, No. 1979, pp.1-8.

۳۴ - درباره‌ی رویدادهای تا آغاز نوامبر نگاه کنید به:

FAPU , " Acontecimientos mas Sobresalientes desde el golpe de estado en El Salvador " , Pueblo Internacional, Nov. 1979, pp. 14-20.

35- Humanite, Paris, 26 December 1979 .

۳۶ - حتی سازمان جوانان دموکرات مسیحی ها که شرکت حزبشان را در حکومت محکوم کرده ، ظاهرا موضع موافق ولی محتاطانه ای نسبت به " اتحاد خلقی " اتخاذ کرده است .

۳۷ - هدف حمایت از قانون اساسی الهام بخش کودتای ۱۹۷۲ بود ، گرچه این مساله موفقیتی در بر نداشت

38- Latin America Weekly Report (london) , 28 March , 18 April, 9 May, 16 may and 28 June;

همچنین نگاه کنید به اکنومیست ، ۱۸ ژوئن ، که رگ و مادقانه همکاری دولت کارتر با رژیم نظامی را ارزیابی می کند . پیش از آن ، در اواخر ژانویه ، گزارش زیر در یکی از روزنامه های آلمانی منتشر شد : " از محافل سیاسی و دیپلماتیک السالوادور خبر می رسد که اگر معلوم شود خونتای جدید در خطر سرنگونی از جانب چپ متحد قرار گرفته ، واشینگتن حاضر به هرگونه کمک ، و از جمله گسیل سربازان امریکائی ، به رژیم این کشور است " .

Frankfurter Allgemeine Zeitung, January 29 , 1980 .

39- Intercontinental Press-Inprecor, July 7, 1980 .

در ۲۵ ژوئن اعلام شد که یک " کمیته ی انقلابی هماهنگی نیروهای نظامی " بوجود آمده و از هریک از چهار سازمان

اصلی مسلح و انقلابی یک نماینده در آن عضو هستند :

FARN, ERP-PRS, FLP و حزب کمونیست ، ضمناً اعلام شد که
 یک " هیئت مدیره سیاسی " متحد تشکیل نداده که یک نماینده
 از هر کدام از پنج سازمان را در برمی گیرد : " پلسسوک ،
 انقلابی خلق " (BPR) ، " انجمن های خلقی ۲۸ فوریه
 (LP-28) ، " جبهه ی متحد اقدام توده ای " (FAPU) ،
 " اتحاد دموکراتیک ملی " (UDN) که وابسته به حزب
 کمونیست است) و " جیش آزادیبخش خلق " (MLP) .

تکثیر از:

مواد اوراق سازمان وحدت گمونیستی در اروپا